کتابخانهٔ مجلس شورای اسلام
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۲۳۲
۱۷۶۳

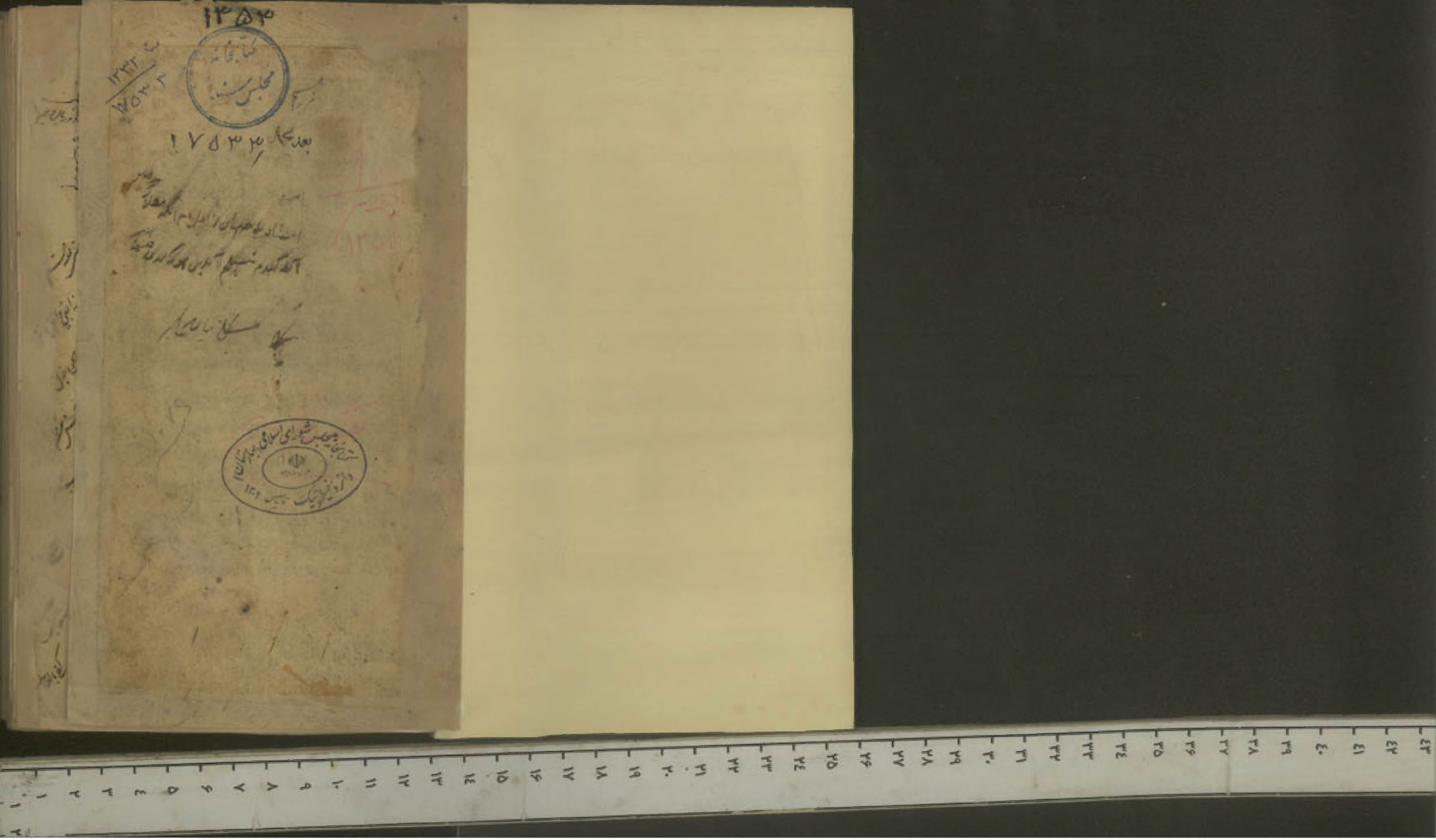

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي زين رياض الانساب بالشجرة النبوة وانور ارجاء الاعصار
المرتضوية وازهار الفروع العلوية شجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء
وجعلها مثمرة بالائمة النجباء الاتقياء صادرت الاوصياء وقادة الاولياء والصلوة
على محمد خاتم الانبياء وابيه فهذه نسب الملك العظام المشتهرة بسادات سيد روح الله اشتى
اجناب السيد المعظم امير حسن بن سيد روح الله فلما اشرفت به كريمتي المطهر قال قد
صار هذا الكتاب المستطاب ملك ملك مملوك مالك الرقاب وانا العبد الاثم العاصي والضعيف
الحاسر امير محمد رضا الله الاردستاني ابن الحاج مراد طالب بن الحاج مرعبد الرحيم بن مرمحمود بن
مرمحمد هادي بن الحاج مرجلال بن مرقوام الدين بن مرعبد الحسين بن مير بهي الدين امير حسن بن سيد روح
ابن سيد رضي الدين ابن سيد حسين بن سيد روح الله بن سيد مرتضى علي بن سيد روح الله
ابن سيد قوام الدين بن محمد ملك ذا بن حسن بن محمد بن محمود بن
بهاء الدين محيي الدين قوام الدين النقيب الاتي
محمد بن ابو الفتح سالم ابن ابو شجاع بن علي بن عباد بن حسن بن احمد بن
ضياء الدين النقيب
حسين بن علي بن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن ابراهيم الطباطبا
ابن اسمعيل بن ابراهيم المجاب بن حسن المثنى ابن الحسن للامام السبط الزكي
المجتبى حسن بن امير المؤمنين علي بن ابي طالب صلوات وسلامه عليه وعلى آبائه
الكرمين

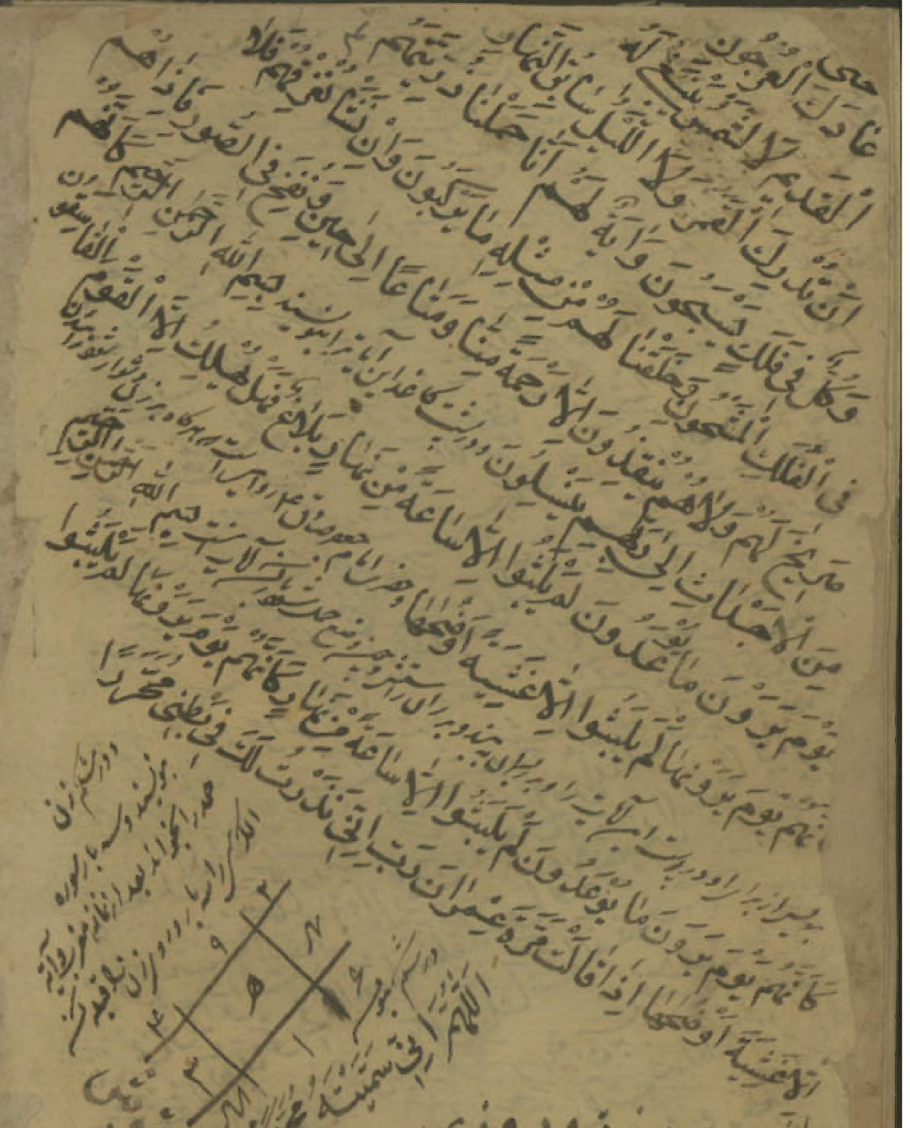

از جهت رزق و روزی
هر که هر بامداد بر جهاد
کلمه نظر کند و اگر هر بامداد
نظر کند و بنویسد و در
دستار خود نهد ۵

دفع جن

عوذه لدفع اذى الجن والشياطين من المسيح وديغ النبي صلى الله عليه وسلم

اعوذ بنور وجه الله وكلماته التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر من شر ما ذرأ في الارض وما يخرج منها ومن شر ما ينزل من السماء وما يعرج فيها ومن شر فتن الليل والنهار ومن شر طوارق الليل والنهار الا طارقا يطرق بخير

اصبحنا وأصبح الملك لله والحمد لله لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير اسألك خير هذا اليوم فتحه ونصره ونوره وبركته وهداه واعوذ بك من شر ما فيه وشر ما بعده

اصبحنا على فطرة الاسلام وعلى كلمة الاخلاص وعلى دين نبينا محمد صلى الله عليه وسلم وعلى ملة ابينا ابراهيم حنيفا مسلما وما كان من المشركين

اصبحنا بحفظ الله وكلاءته وبذمة رسوله صلى الله عليه وسلم

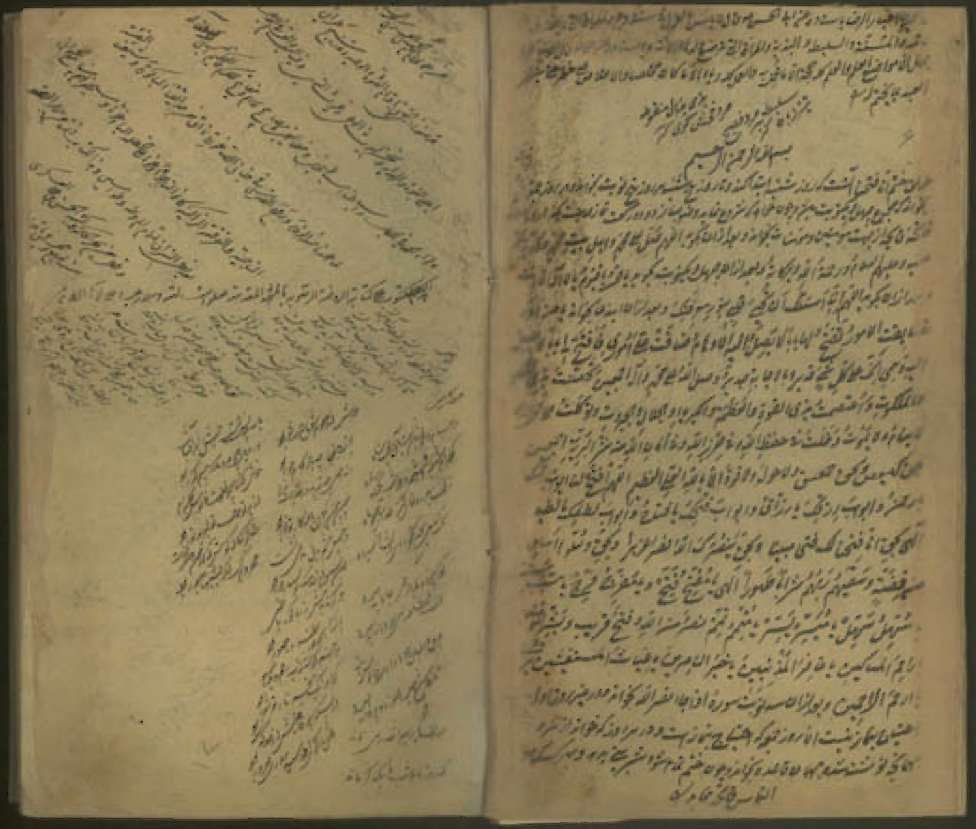

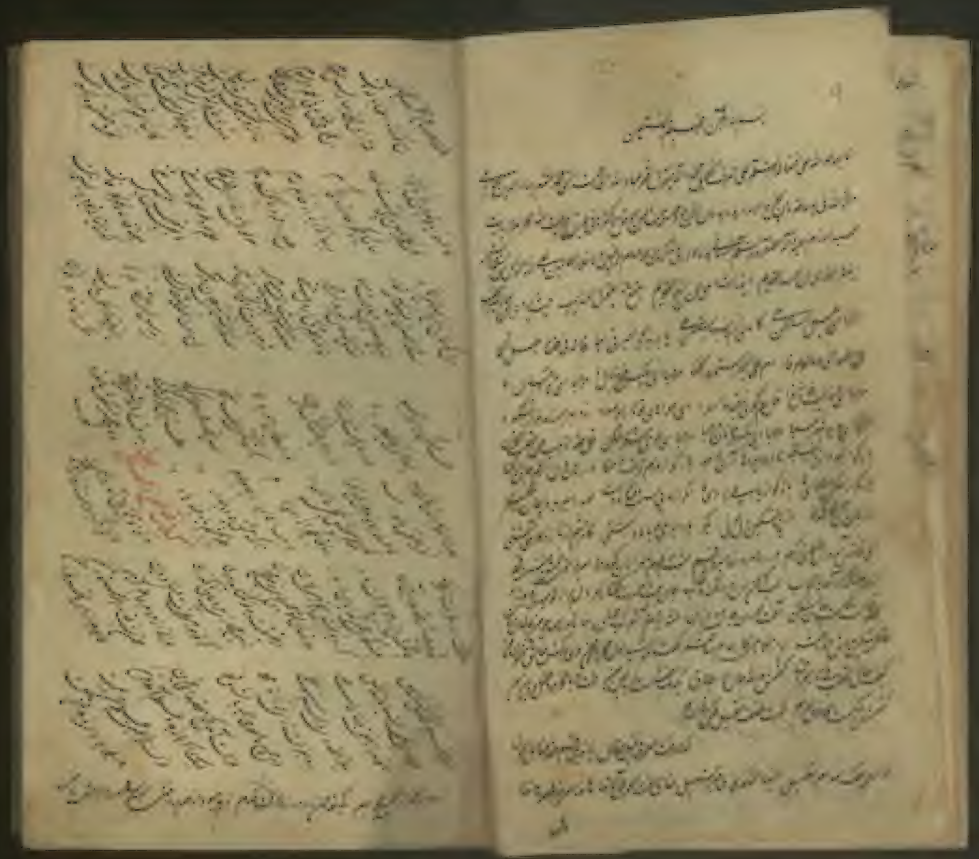

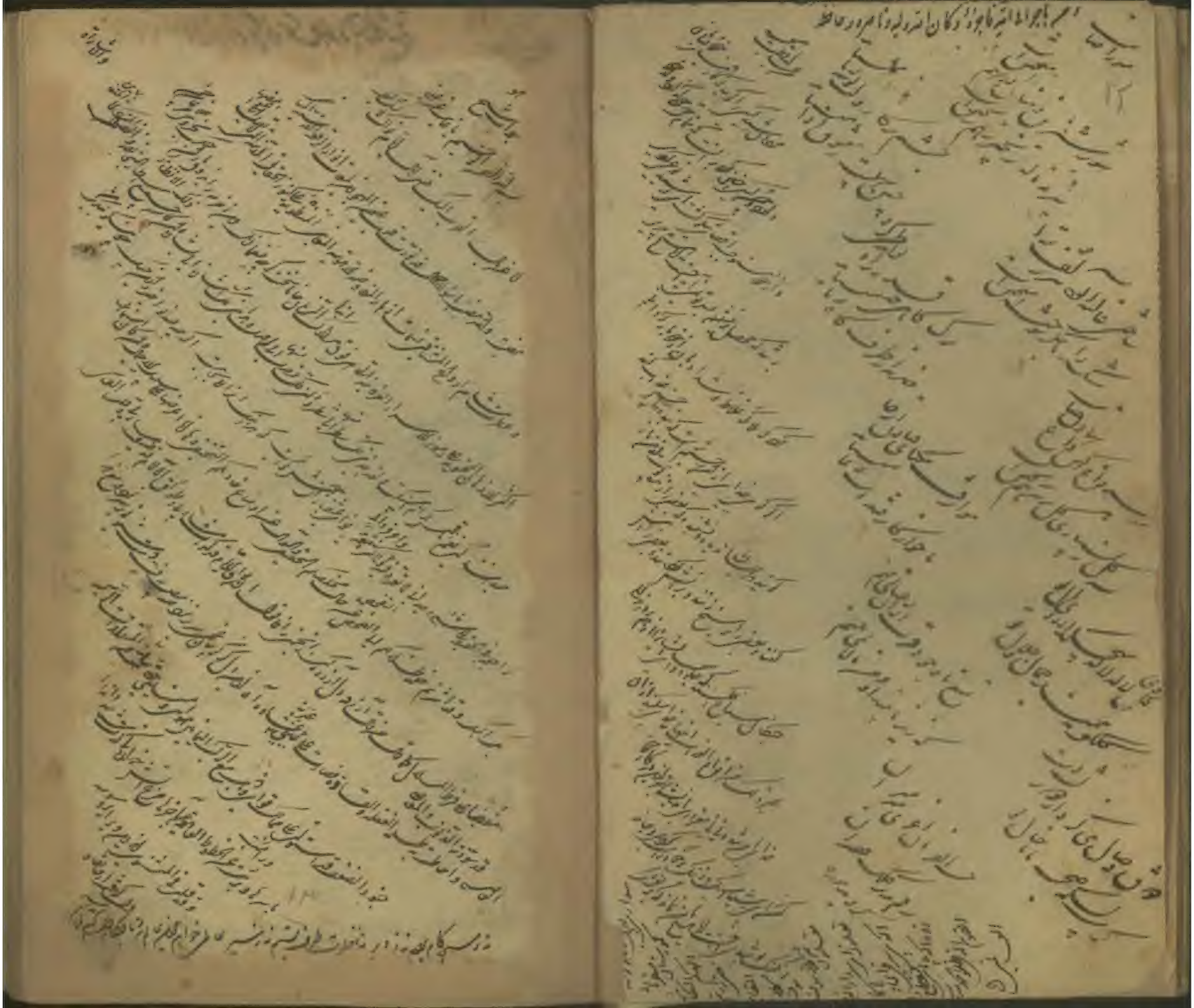

قال رسول الله صلى الله عليه وآله من تعلم العلم
للمناظرة مات فاسقا ومن تعلم العلم للفقه
دون العلماء مات منافقا ومن تعلم العلم لكثرة
المال مات زنديقا ومن تعلم العلم للعمل
مات عارفا صادقا
رسول الله صلى الله عليه وآله

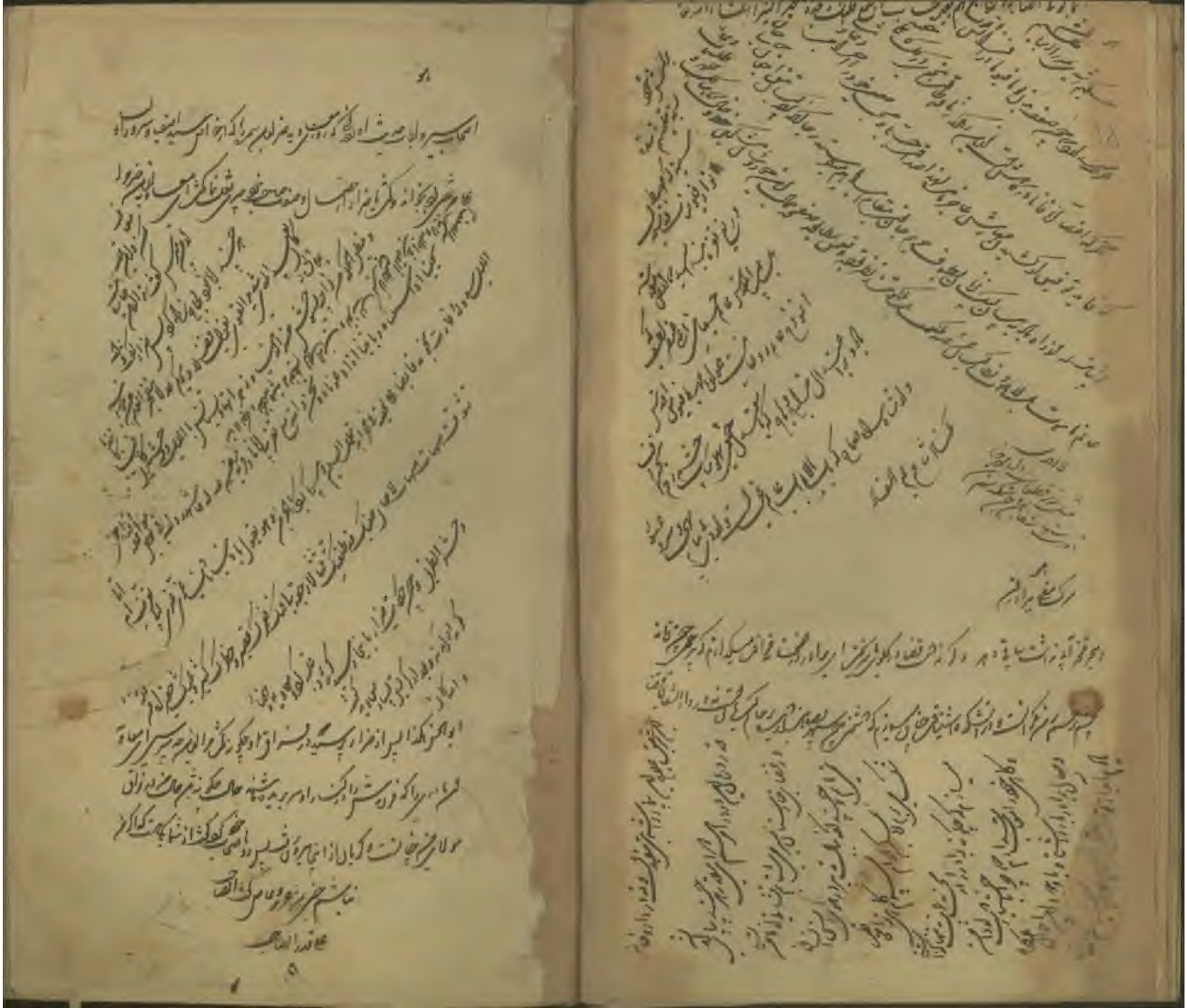

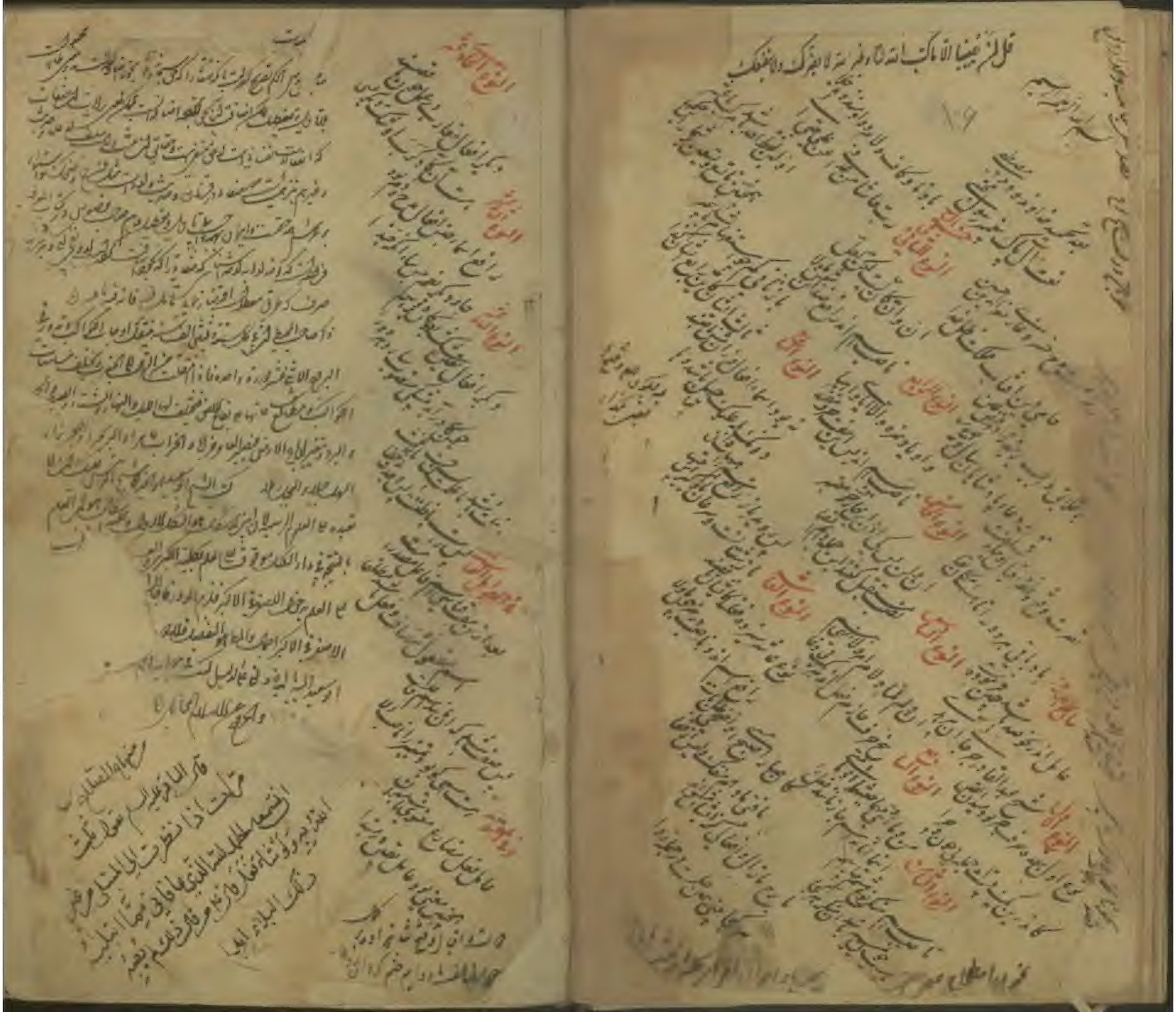

القاب شریف حضرت امام پنجم امام محمد باقر علیه السلام

هشت است و دو اسم مبارک ایشان است نام اول

ابو جعفر است یعنی اب کثیر الفضل جمه جالفه و غیر

و غیر لفظ احد از این هشت که چه ناصه ابتدا نمایند جوری

ست شد کنه چنانچه حضرت هر آینه آنحضرت حمد کرده

از هر کس شاه و چون حضرات شیخین خدا آنحضرت احد از هر

یعنی حمد کننده و از هر جهت ادب الوجوه بنی آدم است و این آنا

فضل بسیار است مردیت که در نهایت حقیقت عرض شد اگر

کنند کسی نام همیشه جناب داخل بعثت کنند برای کرب

نام و نام او کرسی و رکب بسیار بنی سماعیت یعنی دارث علم

اولین و آخرین

قسمت شرح حضرت

ابو جعفر است پس دارالقدر یعنی خبر دهنده یکی در قبل از ذکر امام جعفر صادق از آنحضرت هم رسید او مکنی با و یکنیه نزدیک

در مقبولیت و سنت که از روز هشتم که طفل را نام میکند از نه اگر پسر باشد مکنی با و فلان و اگر ان دختر باشد نام فلان

کنند و دارا آنحضرت مقصود است که ان اکنی او طفل را تا صغر هم حمایت ان بحق هم یعنی با طفلان خود را در کوچکی

مکنی نکنند میکرد این از خوف آنکه مبادا اجانب او را شناخته بدهند شود

اسم مبارک حضرت امام

محمد است هم از آنکه حمد و ستایش و عابدان و عاشقان است حمد

و غیر با هم بحمدش یعنی بسیار کند و صرف و دانی دال را بدان

گفتن است با هم اول طلب و حاجت و هم ثانی او

و دالی بر این اسم و با هم اول عبادت و حاجت و هم

صفت و دال دوام کند چه قوام قیام بدین از دو لیت

اعلم الفقه این چه نام را کفایت است انکه برای

الشیعه خدا کرده اند از هم طلب آبای او این

اینکه فرج و بچه و ذکر را نفس حمد حکم حشت و داده

از های او نام پیش نام ابراهیم قائم شده تا هم

هم سیمان کردم اسمعیل در دل جان او دال در پیش

کو در اخر هادی هو داده سینه او پس او هم جان او

الفاظ شریف او

قبیه الله صفی غلبه و سلطنت خدایی بر خلق چه این لفظ

بود در ساحت آنحضرت مظهر خواهر رسیده صاحب

الزمان یعنی فرمان فرمان عصر حجت یعنی حجت داشته

بزه بیت قوی یعنی پناه دهنده مردم جز با حق

تام یعنی برپا شونده در فرمان حق مردیت آنحضرت

همیشه در شب و روز مهیای فرمان است و معنی اش را

ظهور زاید منتظر یعنی انتظار برده شده خلق همیشه

منتظر هستم و بیند خلق صالح بلد الا جا یعنی قلعه محکم خدا

کو کسی او را نقطع بیت خاتم الولایه در کتب سماویه

ملقب بر آنده یعنی عایب شونده در موت مدت و غایبی

در ایام قبیه او غرض یعنی نا میده اند و کنای نا حیه عقد ست

القاب شریف او

هشت است و دو اسم مبارک ایشان است نام اول

ابو جعفر است یعنی اب کثیر الفضل جمه جالفه و غیر

و غیر لفظ احد از این هشت که چه ناصه ابتدا نمایند جوری

ست شد کنه چنانچه حضرت هر آینه آنحضرت حمد کرده

از هر کس شاه و چون حضرات شیخین خدا آنحضرت احد از هر

یعنی حمد کننده و از هر جهت ادب الوجوه بنی آدم است و این آنا

فضل بسیار است مردیت که در نهایت حقیقت عرض شد اگر

کنند کسی نام همیشه جناب داخل بعثت کنند برای کرب

نام و نام او کرسی و رکب بسیار بنی سماعیت یعنی دارث علم

اولین و آخرین

قسمت شرح حضرت

ابو جعفر است پس دارالقدر یعنی خبر دهنده یکی در قبل از ذکر امام جعفر صادق از آنحضرت هم رسید او مکنی با و یکنیه نزدیک

در مقبولیت و سنت که از روز هشتم که طفل را نام میکند از نه اگر پسر باشد مکنی با و فلان و اگر ان دختر باشد نام فلان

کنند و دارا آنحضرت مقصود است که ان اکنی او طفل را تا صغر هم حمایت ان بحق هم یعنی با طفلان خود را در کوچکی

مکنی نکنند میکرد این از خوف آنکه مبادا اجانب او را شناخته بدهند شود

اسم مبارک حضرت امام

محمد است هم از آنکه حمد و ستایش و عابدان و عاشقان است حمد

و غیر با هم بحمدش یعنی بسیار کند و صرف و دانی دال را بدان

گفتن است با هم اول طلب و حاجت و هم ثانی او

و دالی بر این اسم و با هم اول عبادت و حاجت و هم

صفت و دال دوام کند چه قوام قیام بدین از دو لیت

اعلم الفقه این چه نام را کفایت است انکه برای

الشیعه خدا کرده اند از هم طلب آبای او این

اینکه فرج و بچه و ذکر را نفس حمد حکم حشت و داده

از های او نام پیش نام ابراهیم قائم شده تا هم

هم سیمان کردم اسمعیل در دل جان او دال در پیش

کو در اخر هادی هو داده سینه او پس او هم جان او

القاب شریف او

قبیه الله صفی غلبه و سلطنت خدایی بر خلق چه این لفظ

بود در ساحت آنحضرت مظهر خواهر رسیده صاحب

الزمان یعنی فرمان فرمان عصر حجت یعنی حجت داشته

بزه بیت قوی یعنی پناه دهنده مردم جز با حق

تام یعنی برپا شونده در فرمان حق مردیت آنحضرت

همیشه در شب و روز مهیای فرمان است و معنی اش را

ظهور زاید منتظر یعنی انتظار برده شده خلق همیشه

منتظر هستم و بیند خلق صالح بلد الا جا یعنی قلعه محکم خدا

کو کسی او را نقطع بیت خاتم الولایه در کتب سماویه

ملقب بر آنده یعنی عایب شونده در موت مدت و غایبی

در ایام قبیه او غرض یعنی نا میده اند و کنای نا حیه عقد ست

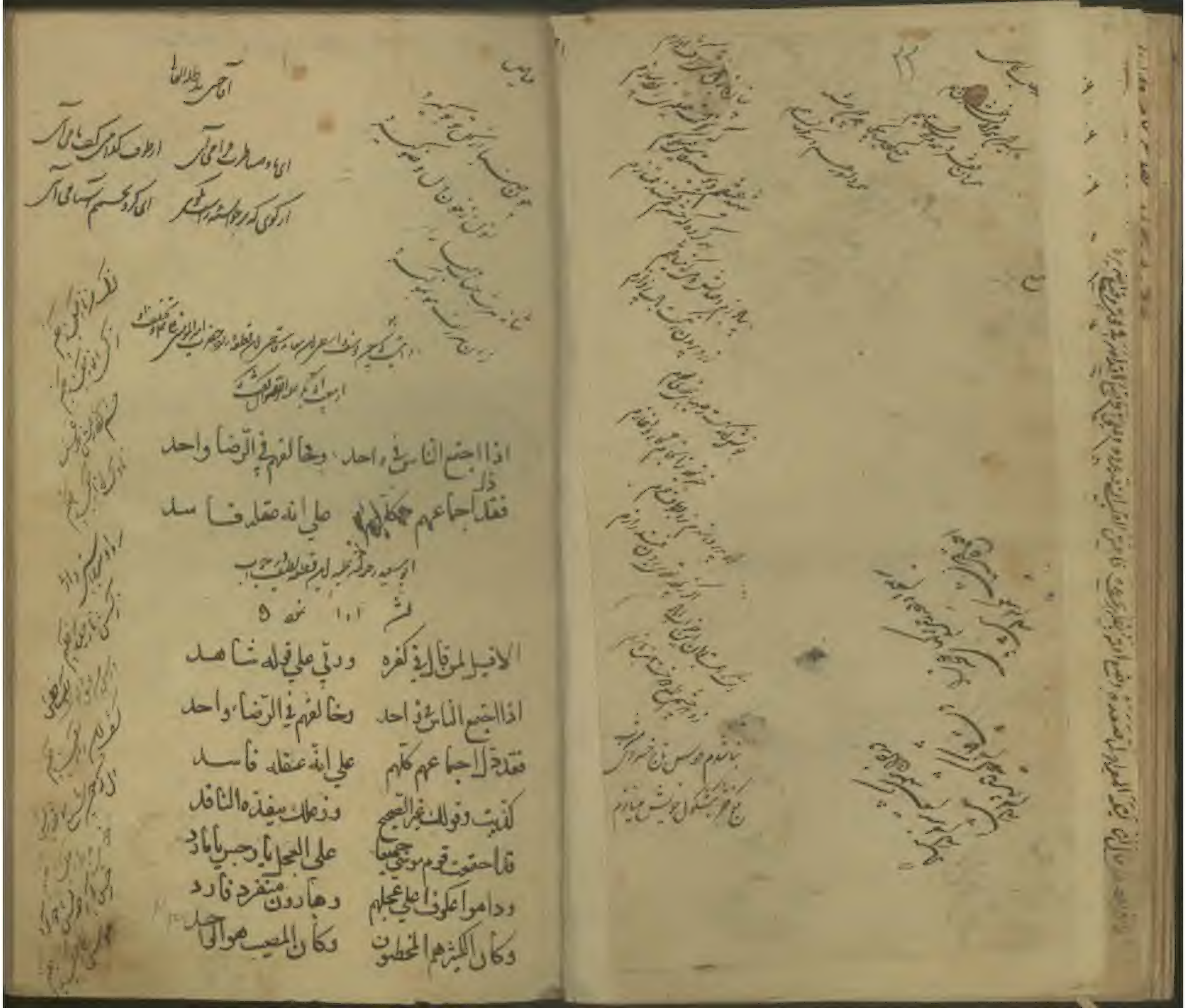

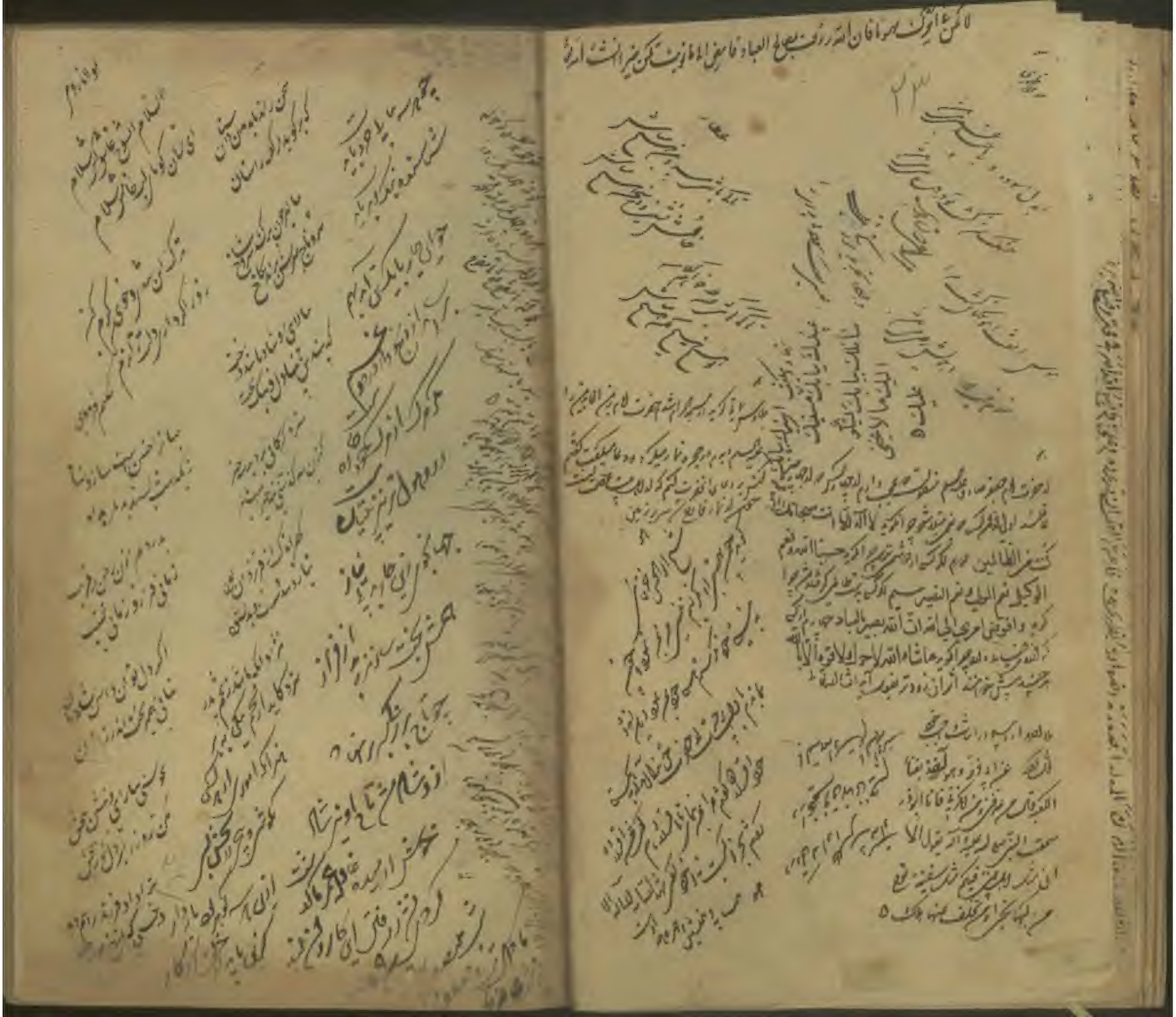

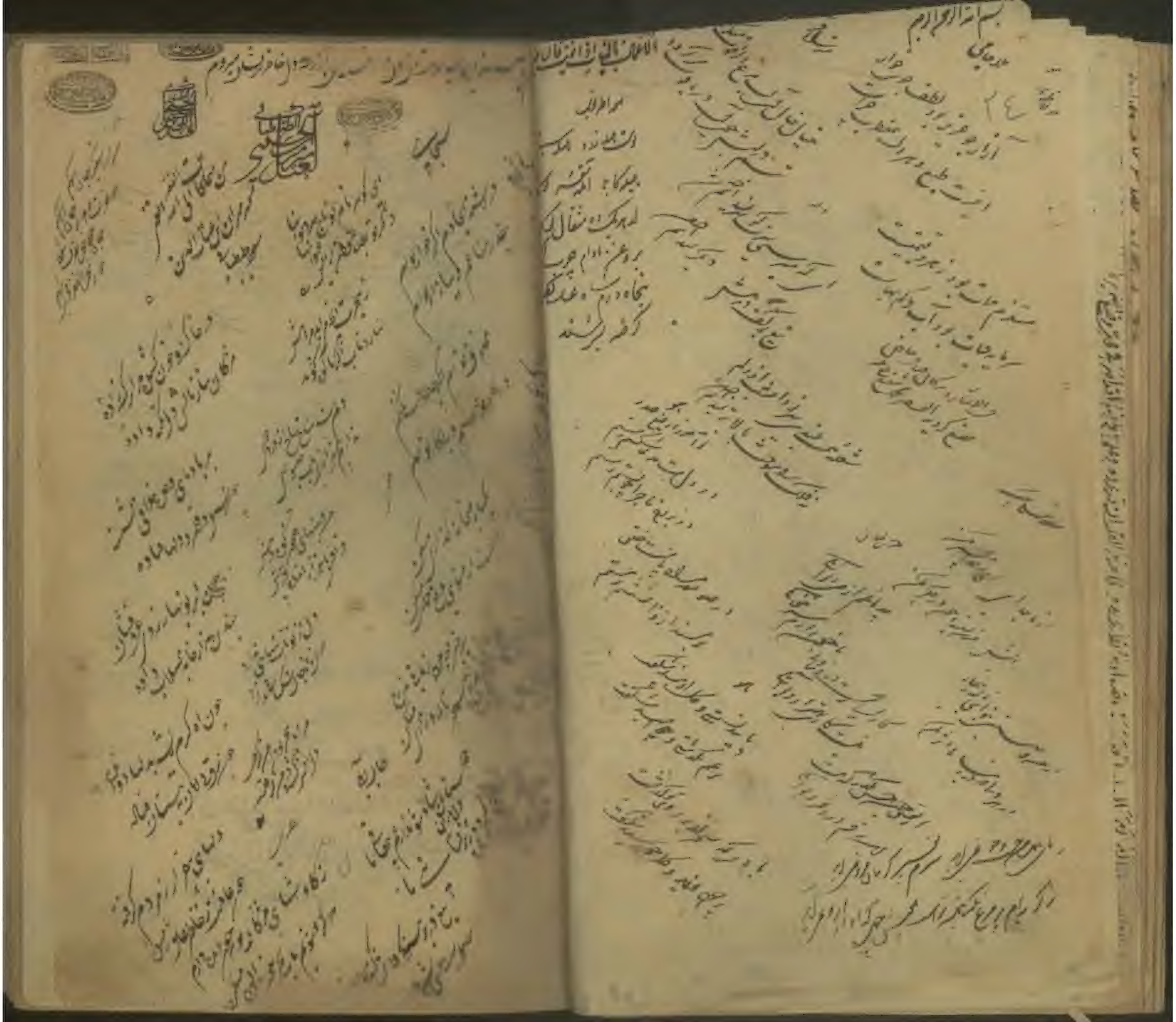

اذا اجتمعت في الدين سبعون فرقة
انى الفرقة الناجين الى محمد
فان قلت ما كان كفرت وان تقل
رضيت عليا لي اماما وهاديا

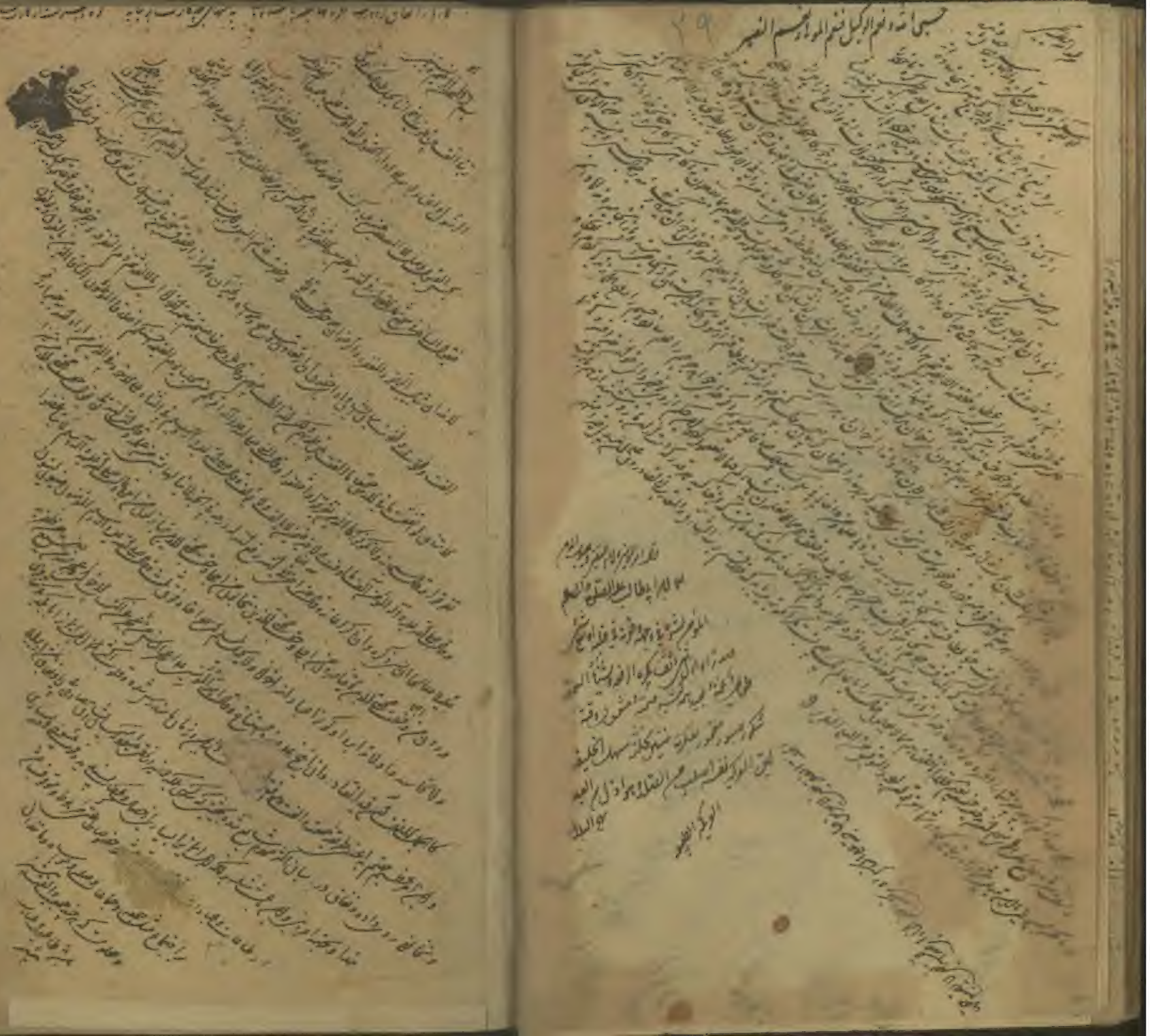

قوله تعالى هو اهل التقوى واهل المغفرة وقوله عليه السلام اللهم اجعلني من اهل
التقوى واهل المغفرة فالاول من الاول والثاني من الثاني والمجهول
والثاني من الاول والاول من الثاني من المعلوم

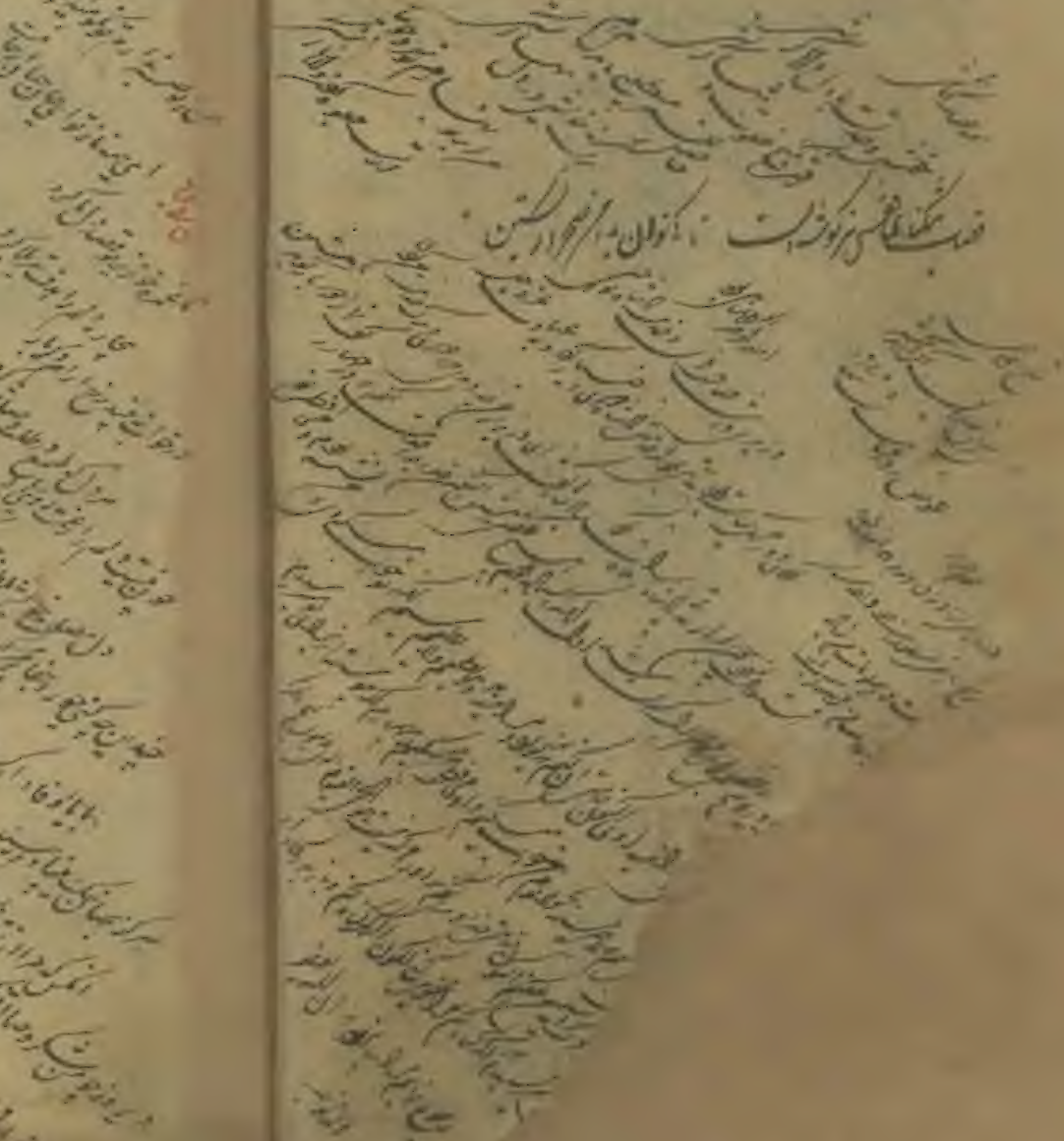

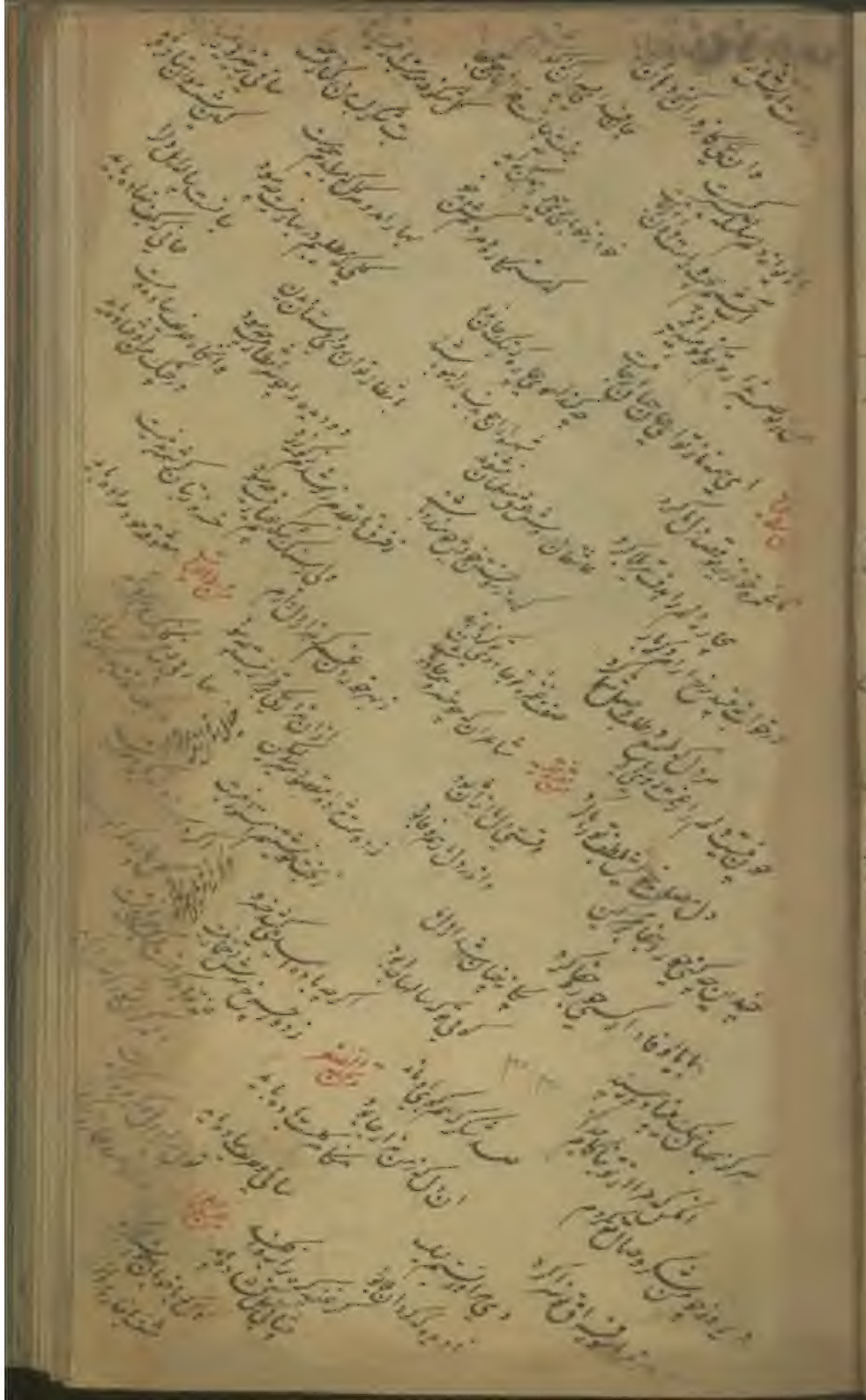

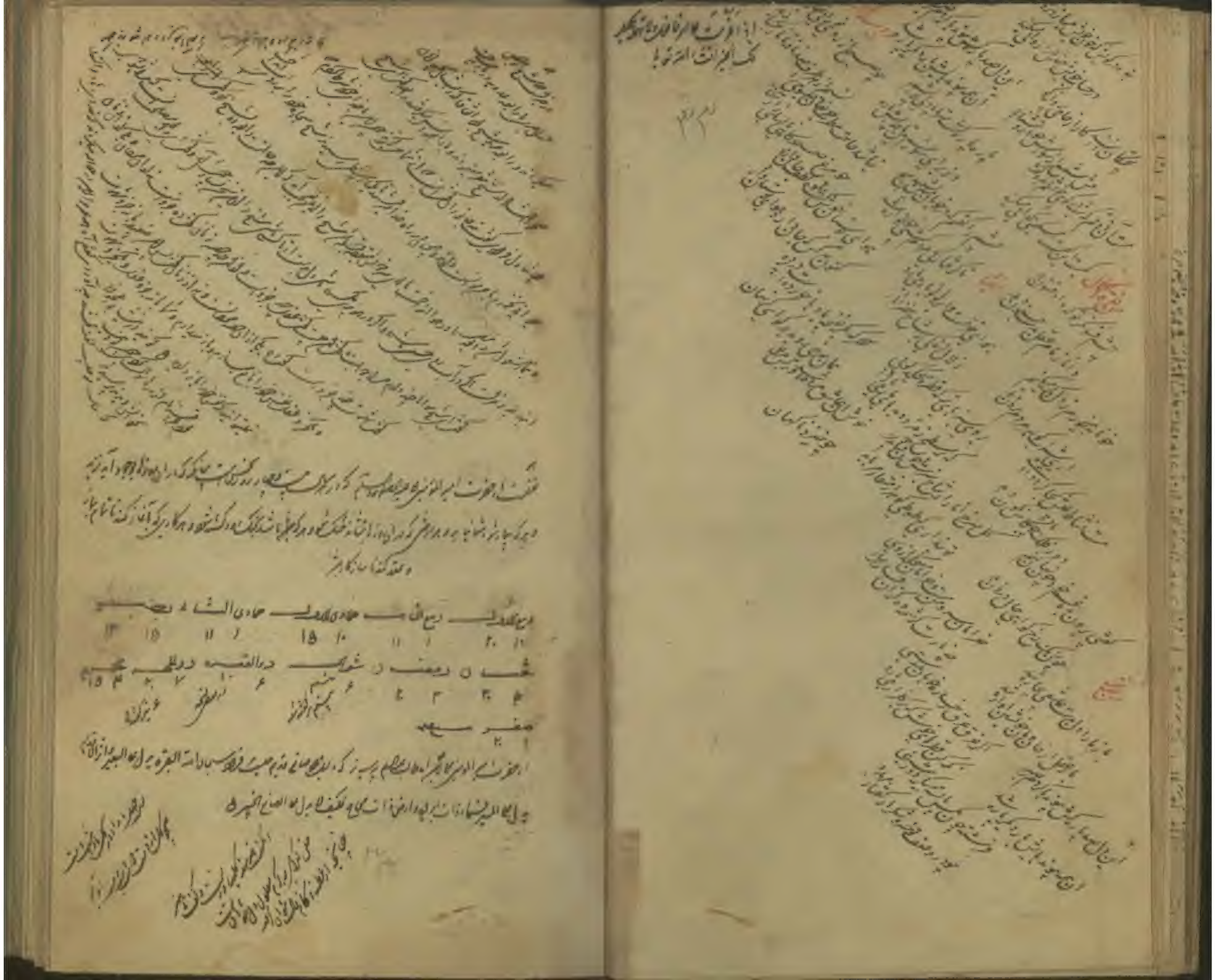

رسالهٔ جبر و اختیار از فاضل کامل خواجه نصیر الدین طوسی، رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب الارباب و مسبب الاسباب و مفتح ابواب الصواب و مسهل

الامور الصعاب و الصلوة علی اکرم النبوت مفتح ابواب الکتاب و اله اولی الحسب

و الانساب و بعد چنین گوید بندهٔ درگاه حق جل و علا محمد بن محمد بن الحسن الطوسی

حرسه الله و حفظه چون از من درخواست کردند که آنچه در اثنای درس شنیده

بودند از مسئلهٔ جبر و اختیار و آنچه در این باب بر خاطر ایشان گذشته

است و اشکالاتی که بدان راه یافته بر وجهی مختصر جمع کنم و بعضی

از آن را که مشکل تر است بیان کنم و بعضی از آن را که مشهور است

و در کتب مسطور است ترک کنم تا مجموعی باشد که مشتمل بر

مهمات این باب باشد و مشوش نباشد به کثرت تفاصیل و

اشارات و تنبیهات و تعلیقات علی ما اتفق لا علی ما رتب و سمیته

بکتاب قواعد العقائد و الله ولی التوفیق و علیه التکلان

انه ولی ذلک و القادر علیه فصل اول در حد جبر و اختیار و بیان محل نزاع

فصل دوم در ذکر وجوه و ادلهٔ کسانی که قائل به جبر شده اند

فصل سوم در بیان آنکه استناد و انتساب طاعات و معاصی

فصل چهارم در بیان آنکه وجوب فعل از فاعل مختار

فصل پنجم در بیان فرق میان فعل اختیاری و فعل غیر اختیاری

فصل ششم در بیان آنکه قدرت بنده بر افعال خود

فصل هفتم در بیان آنکه قدرت بنده بر ضدین است

فصل هشتم در بیان آنکه افعال حیوانات بر قدرت و داعیه مترتب است

فصل نهم در بیان آنکه مراد از قضا و قدر چیست

فصل دهم در ذکر اشکالاتی که بر مذهب اشاعره وارد است

و جواب آن

فصل یازدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب چیست

و دلیل بر صحت آن

فصل دوازدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

موافق است با مذهب معتزله و مخالف است با مذهب اشاعره

فصل سیزدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب معتزله

فصل چهاردهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب فلاسفه

فصل پانزدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب جبریه

فصل شانزدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل هفدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل هجدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل نوزدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل بیستم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل بیست و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل بیست و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل بیست و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل بیست و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل بیست و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل بیست و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل بیست و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل بیست و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل بیست و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل سی ام در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل سی و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل سی و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل سی و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل سی و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل سی و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل سی و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل سی و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل سی و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل سی و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل چهلم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل چهل و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل چهل و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل چهل و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل چهل و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل چهل و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل چهل و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل چهل و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل چهل و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل چهل و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل پنجاهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل پنجاه و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل پنجاه و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل پنجاه و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل پنجاه و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل پنجاه و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل پنجاه و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل پنجاه و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل پنجاه و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل پنجاه و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل شصتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل شصت و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل شصت و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل شصت و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل شصت و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل شصت و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل شصت و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل شصت و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل شصت و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل شصت و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل هفتادم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل هفتاد و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل هفتاد و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل هفتاد و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل هفتاد و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل هفتاد و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل هفتاد و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل هفتاد و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل هفتاد و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل هفتاد و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل هشتادم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل هشتاد و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل هشتاد و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل هشتاد و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل هشتاد و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل هشتاد و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل هشتاد و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل هشتاد و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل هشتاد و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل هشتاد و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل نودم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل نود و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل نود و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل نود و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل نود و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل نود و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل نود و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل نود و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل نود و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل نود و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل صدم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل صد و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل صد و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل صد و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل صد و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل صد و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل صد و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل صد و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل صد و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل صد و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل صد و دهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل صد و یازدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل صد و دوازدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل صد و سیزدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل صد و چهاردهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل صد و پانزدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل صد و شانزدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل صد و هفدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل صد و هجدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل صد و نوزدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل صد و بیستم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل صد و بیست و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل صد و بیست و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل صد و بیست و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل صد و بیست و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل صد و بیست و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل صد و بیست و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل صد و بیست و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل صد و بیست و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل صد و بیست و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل صد و سی ام در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل صد و سی و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل صد و سی و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل صد و سی و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل صد و سی و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل صد و سی و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل صد و سی و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل صد و سی و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل صد و سی و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل صد و سی و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل صد و چهلم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل صد و چهل و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل صد و چهل و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل صد و چهل و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل صد و چهل و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل صد و چهل و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل صد و چهل و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل صد و چهل و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل صد و چهل و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل صد و چهل و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل صد و پنجاهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل صد و پنجاه و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل صد و پنجاه و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل صد و پنجاه و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل صد و پنجاه و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل صد و پنجاه و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل صد و پنجاه و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل صد و پنجاه و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل صد و پنجاه و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل صد و پنجاه و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل صد و شصتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل صد و شصت و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل صد و شصت و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل صد و شصت و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل صد و شصت و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل صد و شصت و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل صد و شصت و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل صد و شصت و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل صد و شصت و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل صد و شصت و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل صد و هفتادم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل صد و هفتاد و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل صد و هفتاد و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل صد و هفتاد و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل صد و هفتاد و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل صد و هفتاد و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل صد و هفتاد و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل صد و هفتاد و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل صد و هفتاد و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل صد و هفتاد و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل صد و هشتادم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل صد و هشتاد و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل صد و هشتاد و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل صد و هشتاد و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل صد و هشتاد و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل صد و هشتاد و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل صد و هشتاد و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل صد و هشتاد و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل صد و هشتاد و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل صد و هشتاد و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل صد و نودم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل صد و نود و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل صد و نود و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل صد و نود و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل صد و نود و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل صد و نود و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل صد و نود و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل صد و نود و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل صد و نود و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل صد و نود و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل دویستم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل دویست و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل دویست و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل دویست و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل دویست و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل دویست و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل دویست و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل دویست و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل دویست و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل دویست و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل دویست و دهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل دویست و یازدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل دویست و دوازدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل دویست و سیزدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل دویست و چهاردهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل دویست و پانزدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل دویست و شانزدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل دویست و هفدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل دویست و هجدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل دویست و نوزدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل دویست و بیستم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل دویست و بیست و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل دویست و بیست و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل دویست و بیست و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل دویست و بیست و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل دویست و بیست و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل دویست و بیست و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل دویست و بیست و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل دویست و بیست و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل دویست و بیست و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل دویست و سی ام در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل دویست و سی و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل دویست و سی و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل دویست و سی و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل دویست و سی و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل دویست و سی و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل دویست و سی و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل دویست و سی و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل دویست و سی و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل دویست و سی و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل دویست و چهلم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل دویست و چهل و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل دویست و چهل و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل دویست و چهل و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل دویست و چهل و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل دویست و چهل و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل دویست و چهل و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل دویست و چهل و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل دویست و چهل و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل دویست و چهل و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل دویست و پنجاهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل دویست و پنجاه و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل دویست و پنجاه و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل دویست و پنجاه و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل دویست و پنجاه و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل دویست و پنجاه و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل دویست و پنجاه و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل دویست و پنجاه و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل دویست و پنجاه و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل دویست و پنجاه و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل دویست و شصتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل دویست و شصت و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل دویست و شصت و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل دویست و شصت و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل دویست و شصت و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل دویست و شصت و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل دویست و شصت و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل دویست و شصت و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل دویست و شصت و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل دویست و شصت و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل دویست و هفتادم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل دویست و هفتاد و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل دویست و هفتاد و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل دویست و هفتاد و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل دویست و هفتاد و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل دویست و هفتاد و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل دویست و هفتاد و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل دویست و هفتاد و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل دویست و هفتاد و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل دویست و هفتاد و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل دویست و هشتادم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل دویست و هشتاد و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل دویست و هشتاد و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل دویست و هشتاد و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل دویست و هشتاد و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل دویست و هشتاد و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل دویست و هشتاد و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل دویست و هشتاد و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل دویست و هشتاد و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل دویست و هشتاد و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل دویست و نودم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل دویست و نود و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل دویست و نود و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل دویست و نود و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل دویست و نود و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل دویست و نود و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل دویست و نود و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل دویست و نود و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل دویست و نود و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل دویست و نود و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل سیصدم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل سیصد و یکم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل سیصد و دوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل سیصد و سوم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل سیصد و چهارم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل سیصد و پنجم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل سیصد و ششم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب خوارج

فصل سیصد و هفتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب زیدیه

فصل سیصد و هشتم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب اباضیه

فصل سیصد و نهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب کرامیه

فصل سیصد و دهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب ناصبیه

فصل سیصد و یازدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب غلاة

فصل سیصد و دوازدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مجسمه

فصل سیصد و سیزدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مشبهه

فصل سیصد و چهاردهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

مخالف است با مذهب مرجئه

فصل سیصد و پانزدهم در بیان آنکه مذهب امامیه در این باب

۴۶

از واجب تعالی غیر ذات او چه اگر واجب بالغیر باشد چه ممکن
ست از غیر خود خالی نیست و قسم اخیر که غیر او نیز واجب
و قدیم باشد لازم آید که ذات واجب مرکب باشد از ذات خود
و ذات آن غیر و ترکیب مستلزم احتیاج اجزاء است بکدیگر
و احتیاج منافی وجوب ذات است پس ذات واجب ممکن
باشد و ممکن محتاج است بعلت و علت او ذات واجب است
پس ذات واجب علت ذات خود باشد و این محال است
و اگر گوئی که ذات واجب علت ذات ممکن است و ذات
ممکن علت ذات واجب است و هر یک از دیگری متقدم
باشد بالذات و متأخر باشد بالذات و این دور است
گوئیم که تقدم و تأخر ذاتی هر دو از یک جهت
نباشد بلکه تقدم ذات واجب بر ذات ممکن از جهت
وجوب وجود است و تأخر ذات ممکن از ذات واجب
از جهت امکان وجود است و تقدم و تأخر از دو جهت
مختلف جایز است و اگر گوئی که ذات ممکن علت
ذات واجب است از جهت وجوب وجود و ذات واجب
علت ذات ممکن است از جهت امکان وجود و این
دور است گوئیم که ذات ممکن علت ذات واجب
نیست از جهت وجوب وجود بلکه از جهت امکان
وجود است و ذات واجب علت ذات ممکن است
از جهت وجوب وجود و این دور نیست و اگر گوئی
که ذات ممکن علت ذات واجب است از جهت
امکان وجود و ذات واجب علت ذات ممکن است
از جهت وجوب وجود و این دور است گوئیم
که ذات ممکن علت ذات واجب نیست از جهت
امکان وجود بلکه از جهت وجوب وجود است
و ذات واجب علت ذات ممکن است از جهت
امکان وجود و این دور نیست و اگر گوئی
که ذات ممکن علت ذات واجب است از جهت
وجوب وجود و ذات واجب علت ذات ممکن است
از جهت امکان وجود و این دور است گوئیم
که ذات ممکن علت ذات واجب نیست از جهت
وجوب وجود بلکه از جهت امکان وجود است
و ذات واجب علت ذات ممکن است از جهت
وجوب وجود و این دور نیست و اگر گوئی
که ذات ممکن علت ذات واجب است از جهت
امکان وجود و ذات واجب علت ذات ممکن است
از جهت وجوب وجود و این دور است گوئیم
که ذات ممکن علت ذات واجب نیست از جهت
امکان وجود بلکه از جهت وجوب وجود است
و ذات واجب علت ذات ممکن است از جهت
وجوب

ونیست باشد الجرم هر چیز که بخواهد و اراده کند واجب شود پس اگر ایجاد
اراده تعلق نگیرد بهر کاری که خواهد بکند یا نکند او را نتواند خواست
و از اینجا معلوم شد که حق را موصوف است بقدرت و بر اراده است
قدرت آنست که فعل و ترک را نسبت باو علی السویه صحیح است و یکدام از
ایشان بر واجب نیست اراده آنست که باقتضاء وجود او یا قدرت بر چیزی که بخواهد
نیز باید وجود قدرت بر اراده حصول اراده واجب باشد حصول یکی از دو
یا اراده حصول اراده ممتنع باشد و حصول یکی واجب و این هر دو قسم باطل است زیرا
آن اگر کسب باید وجود قدرت و اراده تواند که کسب کند باز اگر او را این حصول
اراده ممتنع نبود او را نتواند کسب کرد چنانکه عاجز است از کسب حیات و علم
که نه که تواند کسب کرد و تواند که کسب کند و نتواند و این هر دو قسم محال است
پس اگر او را وجود قدرت و اراده اکتسابی نکند تسلسل لازم آید باز اگر
قدرت است بر نقیضین اگر قدرت و اراده تعلق گیرد بهر دو با هم شود از مجموع
با وجود قدرت و اراده تعلق حکم بر یکی از دو مقدور واجب باشد و اگر حکم
باشد پس او را نتواند کرد چنانکه عاجز است از کسب حیات و علم و اگر حکم
نبا

شاور اهل الاخره و لا تندم بشرط ان لا تخالفهم

ابصره و امره بحسب ما حضر مشترک که اراک عرب باکه و مصوره
حافظه آن صورت و هم که اراک عرب ما نخورد کنه و از اکه که حافظه است
و متخیله که وسط آن مدرکت و امر او حافظه تصرف کنه تخیل و صور عجیب
بفکر و متصرف هم قوت شوق است بجذب ملایم اعم غرض و فعل و ترک ان مراد است
از قوت که مبدا اکثر افعال و صفات مرکبه و بسیط ارادات نحو کمک اطلاق
و بیخم انچه محکوم باش مستقر است و امر قوت نطق است که مشتمل است بر صفات نطقیه که
بان ادراکات تصرف کنه تا از جزئیه عقل سوی باید که استعداد مجرد بهم اندک
اندک بر جزئیه عقل مستفاد بدرک صور معقولات کلیه برد و متصرف شود در غیب عالم
بان استیلا اصنامات و کواکب و قوای و حصول اثر باو بدانکه بکار
او برد و بجذب بعض و دفع بعض فعل آنست که بدانش او از انواع حیوانات
مانند هم و نوع بعضی است که بدانش او از او در وجود آید لا او را در آن
اختیار نبود مانند آنکه تخلیق بشر کند در زمان او کنه شود و توهم بکار برد
و بعضی است که باختیار او در وجود آید بعضی مانع قدرت و ارادت او
و ان بر صفت است که جمادیه مانند و کلات و بر و استمات و دیگر
نفس بر مانند تخلیق و تفکر و بحث ما مقدور است بر این صنف که اختیار بر وجود

فصل

نبع قدرت و ارادت است و اجب بشر اجناف قدرت و ارادت تکیف و صفت اختیار
فلک بحرکت فصل هشتم در بحث از قدرت و ارادت و تکیف بدان فصل اول در
ازلیت و بدیهی که ان ثابت است بصریح بدیهه عقل و اجماع امت بر اینکه ایزد
او بود و صفت او سبحانه و تعالی قدرت باشد و صفات مشتق بر آن مانند
قادر و مقتدر و قدیر و مقدر و صفات مشتق بر آن مانند مرید و مختار
و شایق و مشتاق و مانند اینها و قدرت بر ایجاد و اعدام و احداث و افناء
اعراض و جواهر و اجسام و اجسام و اجسام و اجسام و اجسام و اجسام
اعتقاد کنه و این بر ضرورت ظاهر است و غرض از ایراد این آنکه مراد از قدرت
کیفیت که است و روشن کنه تکیف بان مستحق است از او بدانکه
و چه بر آید و او را در تکیف بان حصول استحقاق نامیدن بعضی
اختیار بسبب از دو وجه بعضی که آنکه بر آن قادر کنه نامیدن
باز آید و این کلمات و غرض افعال بر وجهی که که استحقاق او بر آن
مباشرت بعضی افعال تولد کنه بسبب قدرت و ارادت شاید که بر آن
و بعضی بحسب احوال او را تکیف کنیم و گوییم که کنه باید که
و صفتش بان حکم بر او اطلاق کنه اگر ان حکم بر او اطلاق
بالجمله صفتی بر او واجب و ثابت شده و حصول ان بر او ثابت

ازلک الوسواس عن خاطرک والمقصود حاصل آنست انه تعالی

رب العزة تعالی بصفول لا تحصی بل لا تتناهی موصوف است و کمال ذات او بدان صفات
کونیه بانچه او را اشرف اوصاف شمرند مانند العلم و الکبریا و العظمة و امثال آن اشرف
هر اوصاف ماتند علم و قدرت و سمع و بصر و کلام الهی غرض آنکه در هر موضع که از اوصاف
و هر طرف اشرف اختیار کرده شده او را اتصاف دارد لابد که آن صفت موصوف مذکور
صدور فعل او خواهد یا از او صادر شود و هم بدین سبب گوید که او را این صفت باید
موجب آنست که گوئیم او فاعل و قادر و عالم و مرید است و این جمله صفات
از آنجهة که فعل از فاعل مختار بحسب ذات او صادر نشود و الا ناقص ذات او
گردد بل از آنجهة که فعل از فاعل مختار بحسب ذات او صادر نشود و الا ناقص ذات او
و فعل هر دو طرف اضافه است و از او فعل نامتناهی خواهد الا آنکه از این صفت
باعث نشود و لابد هر اضافه را تعاریف جداگانه و غیر آنست که گوئیم او را این صفت
محال شود تا بحدی زیادت از آنچه مذکور شد بدین صفات او را راه نیابد و بدین سبب
گفته اند تکثر نکند بسبب اعتبار روابط مختلف در مفهوم از آن صفات منتزع
و چون اعتبار نسبت مخصوص شد بعلم که او را اتصاف دارد بآنکه او عالم است
نه بآنکه او را علم است هم تواند بود که بحسب نسبت دیگر بدان صفت
متواند بود پس از اتصاف او بآن صفت لازم نیاید که او را اضافات متعدد

گوئیم پس واجب است که هر معلوم منتهی و محدود بحسب زمان و مکان
مسبوق بعدم او از قدم نتواند و این نیز هم نتواند از ابتدای الکلام الی انتهائه

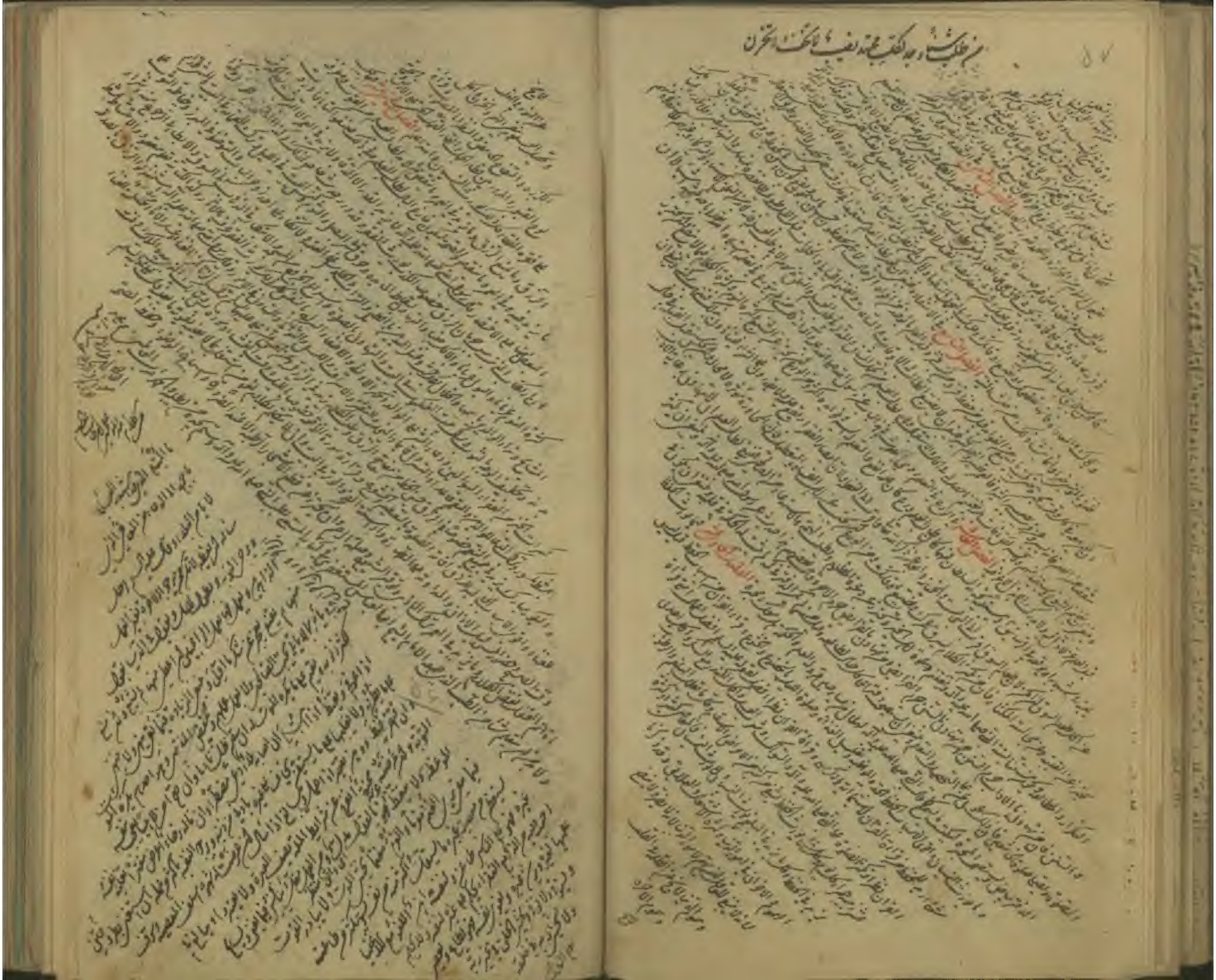

النعود بالله من شر ما يسبر ولا تشوبش قلب النجل

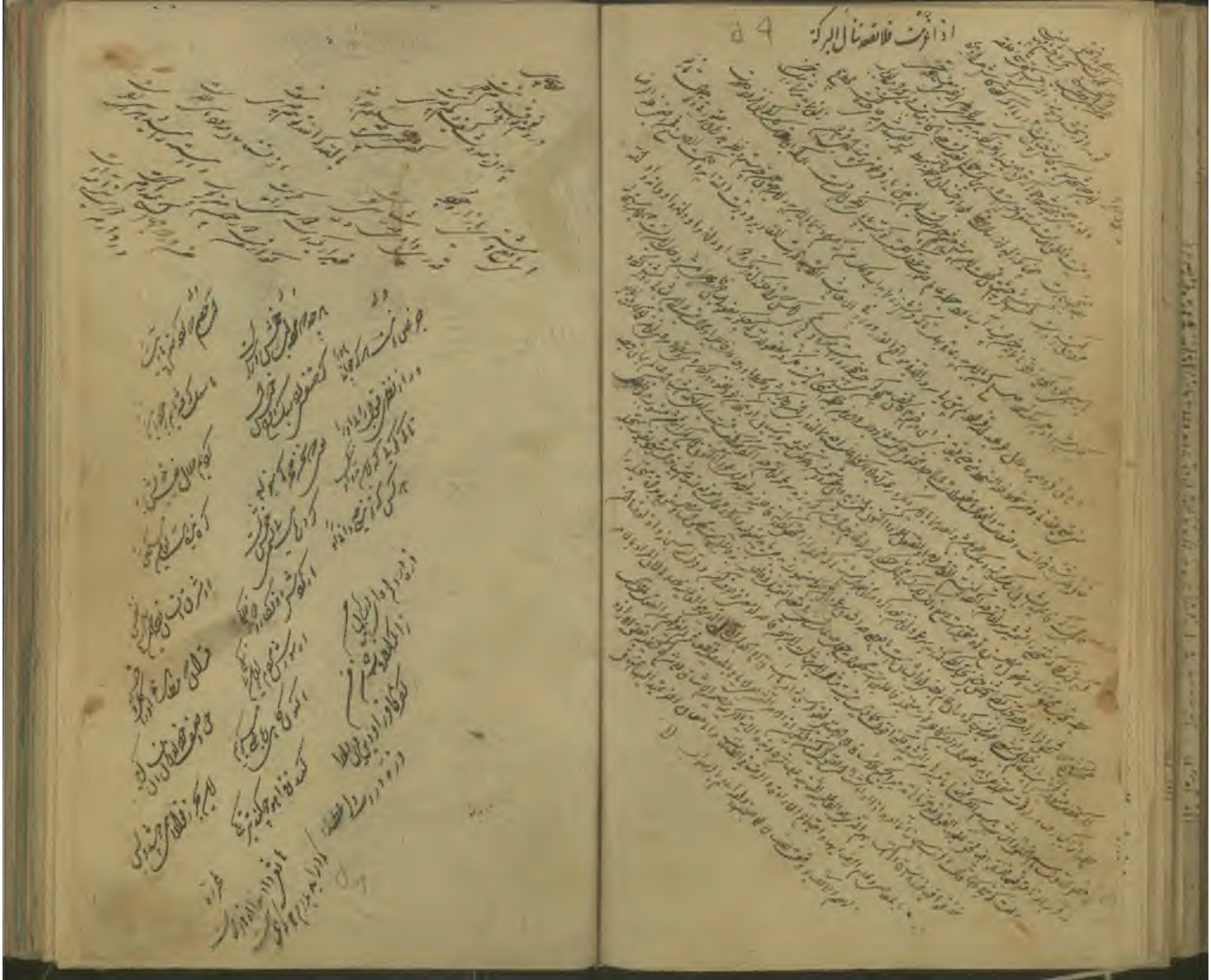

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۳

پس از تقدیم سلام خدا یا ... که سبب اکرام ... و موجب ... و ... و ...

... عرض می‌شود ... و ... و ... و ...

... و ... و ... و ...

... و ... و ... و ...

٤٦

شبهم از آیات شریفه و اخبار منیفه واضح و لائح است که مقصود از ذکر این خطابات و ایراد این عتابات

چنانکه در کلام مجاز نظام و بر قلم اعجاز رقم ایشان مکرر و مسطور است تنبیه و تحذیر امت است

حقیقتی نیز ثابت نیست و ایذاء و جفا و ایذاء و جفا و موقوف کردن

اللطیف المجیب اقرار بالعجز و ذکر کلمه لا یحصر مستحق [illegible]

که هر که در خود احوال خفیه و خوابیه را نیز خوبش محتاج داند و محض نقص

باشد بخود چه اختصاص خود خبر داشته باشد و با مزاج او موافق

بر طلب کمک بدو آید پس بحکم شهود محرک او طلب کمک [illegible]

رغبت کند شرعاً لازم حال او شود و قف بدایت و انجه از ان چاره نباشد

تا حرکت میسر شود و غیر ثابت زاده و احتیاط در احکام ظاهر

٤٧

صوابی و قطع مراتع که او را از حرکت و سلوک باز دارد و سوم حرکتی

که بواسطه قرار به ابتعاد بسنده و غیر سیر و سلوک مشرع و احوال سلوک در احوال

چهارم حالاتی حرکتی و شتاب سیر و سلوک از ابتداء حرکتی با وصول مقصد و رکود تمام

حالاتی حرکتی و از سلوک الی الوصول از اسباب خوشتر نیز حرکتی و صعود الی الله

سلوک که از ادنی مراتب فنا تا اعلی مراتب بقا و از کمالات ناقصه تا کمالات

الا نهایه حرکتی که هر قدمی بخطوه ما لا یحصی معرفتی از آن حاصل

فصل الخطاب آخر که قابل تکثر نیست و بیایه نهایت چنانکه حرکتی حاصل

هجرت و مستعقب جزاء و ثواب دیگر الا هجرت ما کنتم [illegible]

و مفارقت قلاع [illegible] و در حال مفارقت قلاع و سیر

پس حصول ایصال حاصل است بل انچه بعد از ان حاصل شود بالعدم

مقصد اول در موجب کتبه که احسانت الابرار بسبب القربی الخیر

فصول این مختصر بر شش مقصد روشن شده شرح و در ابواب فصول این

مختصر که آیه بتوفیق الله و حوله باب اول در صفت اجوکتر و فضیلت ایمان

بشرح تا حوکتر میگوید او آنش خیرت و مادر هر یک فصلی ایراد کنیم باین تفصیل

فصل اول در ایمان فصل دوم در اثبات فصل سیم در شرح حدیث

در صدق فصل چهارم در آیات فصل ششم در تفسیر فصل هفتم قال الله

تعالی الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم

الامن و هم مهتدون ایمان در شرع تصدیق بشر فیر با هر چه در عرف

اهل معرفت تصدیق خاص بر آنچه تصدیق بر بعضی علم تصور حاصل است که پیغمبر علیه السلام

فرموده است بر هر چه پیغمبر صلعم خبر داده است از هر چه در کتاب

مسلم که پیغمبر از او شنیده است و در آن باب مسلمانان بدو اقتدا کرده اند و احکام و قوانین شرع

و حلال و حرام بر همگی که بدانسته از پیغمبر یافته اند پس ایمان مشتمل بر سه چیز باشد

نهایت تصدیق بشرح بلکه تصدیق بر ایمان بشرح ایمان بر آن زیاده

بعد تصدیق ایمان و شناختن آن بشرح که فهم و دانستن و گفتن و کردن باشد و بگویند که فهم

از آن امور فرعیه از امور که و اعتقاد باب عمل صالح بشرط قابلیت باشد تصدیق

تصدیق که بشرح و اعتقاد ذکر ایمان باشد عمل صالح فرعیه شرع آنچه امر شده

الصالحات بایه است که ایمان از مرتبت ایمان کتبه ایمان بر بیان

الذین آمنوا آمنوا عبارت از ان و قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا

ولکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم اشارت

بتفاوت و اینجا میرود بنابر آنچه تصدیق باید که دلالت بر آن عمل کند بعد از تصدیق

الصادقین

طالب الکثرة لا یشبع و من رقع بالقلیل شبع لا تحرک رقم معاکس

او و ذکر نعم او یک تیر کہ بخیرت او تر دیگر تشنہ مشغول شود و تا آخر

الامر غریب، سوم باعمال طاعت مرکبہ بہ بطاعات و عبادات چہ مقرون بنیت

قرب بحق مواظبت کنند مانند صلوات نوافل و وقوف مواقف و مکان

دیگر اہل مدعات و احسان بخلق خدا بہ ہر سبب نیکو ان اسباب نفع بانسان و

مشترک موجبات فقر را زیرا ان و ہر کس کہ مشترک در معاصی و اتلاف اموال

خود او ان نوجبوا الزام احکام شرع تقربا الی اللہ بطلب ما فاتہ کردہ و از آفت

للمتقین غیر بعید ھذا ما توعدون لکل اواب حفیظ من خشی الرحمن

بالغیب و جاء بقلب منیب ادخلوھا بسلام ذلک یوم الخلود

لھم ما یشاؤن فیھا و لدینا مزید بہ عزم سلوک راہ حق جو

در ہر حالہ کہ بتواند میکوشد بحیطہ مباشر در اول منزل میخواند ان

تا نوعی ظاہری از ستر در ہر حال بجا باشد ترک نکند و از انکہ بنده گوید

از اندیشہ الا من و از انکار بہ قال اللہ تعالی و ما امروا الا

لیعبدوا اللہ مخلصین لہ الدین بہ اخلاص امر شدہ

چیزی از ہر چیز او بجود او در انچہ بہ شرع و ایجاب اخلاص امر شدہ کہ در انچہ کردہ

طلب قرب ایجاد اثر عزوجل خالص کند در جمیع غرض دیگر بان نیامیزد

حب جاہ و یا طلب نام نیک یا طمع ثواب اخرت یا رجب بہشت

از عذاب دوزخ و امید ثواب ترک کند و ترک بہ ترس دوزخ

بہ جہت ہیچ یک ترک نکند بلکہ ترک او از انجا کہ

بہ صفحہ القضاء اللہ القضاء و طلب کل را ترک کند از ترس یا طمع

اسوک فمن کان یرجوا لقاء ربہ فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادۃ ربہ احدا

و چون شرک خفی مرتفع شود سلوک آسان باشد و خلاص حاصل آید انشاء الله تعالی

ظهر است بنابر این گفته اند که توبه از ریا بدون اخلاص

یا شدت آید یا بواطن و خلاص و توبه از بواطن آسان تر است

که طالب را با خلق شغلی و واسطه نیست اورا با حق تعالی

و اگر با خلق شغلی و واسطه است اورا با حق تعالی

و چون صحبت او را باشد داند که او نیز از آن عوارض

موانع از سیر و سلوک و این مشتمل بر شش فصل است فصل اول در توبه فصل دوم

در زهد فصل سوم در فقر فصل چهارم در ریاضت فصل پنجم در ذکر و فکر

فصل ششم در تقوی فصل اول در توبت قال الله تعالی و توبوا الی الله

جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون مقرر توبه رجوع از گناه

و اول باید دانست که گناه چه چیز است که افعال بد گاهی گاهی

اول فعلی که باید کرد و نشاید که نکند و دوم فعلی که نباید کرد و نشاید که کند

سوم فعلی که کردن و نا کردن هر دو یکسان است چهارم فعلی که نا کردن آن بهتر از کردن است

پنجم فعلی که کردن و نا کردن آن یکسان است و نا کردن فعلی بهتر از کردن

فعلی که از قسم اول است و توبه آدم و دیگر انبیا از قسم دوم است

جواب شبهه نجوا نسیم بل جعلا لفظ و انوا افعالی نسبت بایشان

هر عاقلی بر آن نا کردن فعلی که از قسم سوم بود و کردن فعلی که از قسم چهارم

بود از معصیت ترک اولی پشیمان شود و توبه آنچنان از ترک اولی باشد

سلوک را انقلاب بسیار تواند که مقصد آنچنان بزرگ باشد و آن را از آن جهت

کرد پس توبه بر سه نوع است توبه عام بندگان از توبه خاص مقربان و توبه

و توبه عصاة است از قسم اول شد و توبه آدم و دیگر انبیا از قسم دوم است توبه بعضی از

فرمانه یحب المتوکلین اذا عقلت انه لا یغفر ذنب احد

که گفته اند لیغفر علی قسمین اما بالاستغفار کما قال الیوم اغفر لک و قسم لم یقترن به کما
موقوف بر شرط اول علم باتمام خود و آنکه کرام فعل ساقط شده بکلی مرتکب آن نشده
متعدد بالجمله نیز از عذاب بعضی اصول آن و بعضی را ضرر بازدید کار خود آن
ولکن فعل ساقط و بعضان دانم باز بکلی متعدد بالجمله باستغفار و عقاب
از تواب یا اسقاط از دیگر و بعد از دیگر و بعد از دیگر
جریم و توقف بر خلاف حصول کمال او رضای او تعالی و بر خلاف حصول نقصان و سقط
پس هر عاقلی که این شرط وی احاطه بر نکند و نکند البته از اگر کاهش از آنچه
ندارک آنکه و توبه نشده مرتکب چیزی بکلی بازان ناشی بر قسم شعوری یا نشیا
بر ان گناه که در ما نماز او قضا شده بر او واجب است قضا بعضی بر او
قسم مستلزم در قسم دیگر بر او یا میکند الندم توبه و قسم جزم تلافی فعله
ناز

ع

العفو و اما شدن
چیز نیز ۱

۷۲

مرتکب او یا بکلی نفس ناشی از ارتکاب او یا بعضی
که نقص خود او موجب نقصان و سقط ایراد است قسم اول بعضی با غیر
قبیح و ناشی غیر را باحق خود نیاز مدارک صورت نبندد و بماندن او باحق خود قبل
بعضا با تقبا مکافات را و بر جلا با بچه مقصر رضای او مشروط و قبل او با
که قائم مقام او شده با تقبا مکافات را او یا از کسی که قائم مقام او شده
کما یعبر که مرتکب لاکه غیر مقتول قبل تحلیل رضای او یا یکی از ایشان شرط
لکن چون مرتکب شرایط توبه حاصل شد امید واقع که در آخرت خدا آنرا
جانب او مرتکب کند و ناشی نفس او با تقبا فرمان و بعضی با او نیز
باید که او و لا جانب الهی تضرع و ابتهال او رجوع با حضرت او بعبادت و لا
رضای مجنی علیه و او احق نفس خود بسیار که مرتکب شود و لا آنچه توبه بر

لا تعجلن العجلة تعجلت جهاد الدارين

حاضر چرچه لابد یا ترک کناهی و عزم بر آن کناه قوله ایا الله تعالی و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون
کرد اینده کسی که آن کناه را متعمد علیه شود و ملاقات نماید اجل الان که بر او واجب شده
بقیاس بان مستقبل هم چرچه لابد یا عزم جزم بر ترک آن کناه و عزم جزم بر آن کناه
بشل او را بکشند یا بدو بگویند نه باختیار دون نه باجبار و دانی شود یا کرد یا نکرد
کند و چه بسیم عزم بر ثبات او آن کناه و عزم بر آن که عازم بر خطا بیشتر ثبات تری
یا کفاره یا بنوعی دیگر از موانع عود با آن کناه ان عزم را از خود ثابت کرده باشد
که متردد باشد در فیما بعد عود را محال بکلی یا ثبات حاصل نشده باشد در خلجه
بخدا ترسیده کند و از خجلت احتمال فرمان او تا در انجاعت و اخلاص توبه النائب
من الذنب کمن لا ذنب له اخیله شرایط توبه است از معاصی و حق
ایجابات فرمود یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا

عسی ربکم ان یکفر عنکم سیاتکم و یدخلکم و قوله انما التوبة علی
الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله
علیهم و لا توبة خاص را از ترک ایا بتر شرایط ایراد نموده که با اگر شرط شود از ترک
فرمود و قد تاب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار الذین اتبعوه فی ساعة العسرة الا توبة
اخص از توبه چرچه لابد یا از التفات سالک بغیر متعمد و با میل کشیده از الیمین و الشمال مقتضی
و چه بسیم از خود با آن مرتبه که از فرط توبه کلی شرط التفات به مرتبه پایین ضرر با آن مرتبه دارد
مرتبه باخود التفات به مرتبه چه از فرط مرتبه توبه باید که چیزی از آن تلاک و توهم
سبب لکفته شده کلا بل رحمات المؤمن و این را از آن کناه و توبت و استغفار و ترک
اصرار و ذات بر ذات که شده و رفع بحرمت از و یکدیگر پاک باید شرط
و اخلص سره لله فانه یتوب الله ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین

الترک لاجب الزنی والترک بعول الافضل

رباعیات از هرچه نه از بهر تو کردم توبه ور پی تو غمی خوردم از آن توبه
وان نیز که بعد ازین برای تو کنم گر بهتر از آن توان از انهم توبه بس غم که
بهر ده خوردم افسوس افسوس از کرده و خود بهر دم افسوس افسوس ای
کاش نکرده بودمی در همه کار کاچه کردم افسوس افسوس فصل دویم در

قال الله تعالی ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم
زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه ورزق ربک خیر وابقی زجه
مذمت مزخرف دنیا کسی بود که او را آنچه نفس بیاراید و ماند اکل و شرب و ملابس
و مساکن و شهوات و لذات آنرا و ذکر فضل و قربت حق تعالی
امر و حصول هر مطلوب بترک او وجه اشتغال مرغب نجوند از غیر باز
جهال ما ان را بجهت عمر مرباغ عمر گویند راجع باو شود هر کس که موصوف بتلبیس صفت
زاهد بشر بر وجه مشهور و اما زاهد حقیقی که بمرتبه کمال رسیده و طعم لذات آنرا چشیده
حرمتی و ثوابی بحق هم ندارد بلکه صرف نفس از جمله اشیا بشرط دوم بعد از آنکه

نتایج
وتبعات هریک دانسته بشرط اول از املاک مرغوب بخیل بطبیعی یا امید مرغوب
از اغراض نه در دنیا و نه در آخرت و ملاک کردانیدن این صفت نفس را از جرثومه
طلب شهوات و ریاضت دادن او بشوق ترک حرص در دنیا راسخ شود و در حقیقت
زاهد آنست که شهوتی بیابد که نفس بچشیده و پاره فروخت که اینچه بدست
چشم کرفت از و بیاید این ریاضت بر سبیل تکلف و قهر نفس مرازدی نفس
طعام کرد او را بسیار شرف اتحاد این طعام بعد هم وصول این آرزو و لذتی
نا بکار میل بشهوت کند و تمثل کرد در دنیا زاهد اختیار کند جهت طمع بخیر یا نوا بی
مثل کسی که از دنیا شهوت روزه داشته و الطعام کند با وجود حاجت نا اشتهاء
منع بسیار تواند خواهد یا که در تجارت متاعی بدو نا بسنده که بر ان ربحی
سلوک راه حقیقت منفعت زهد و اشتغال نیابد تا سالک بچیزی مشغول نشود و از وصول
باز نماند ریاضیات از زهد اکرده دهر اجازا مرتاض کز ترک دنیا جانرا
ترک دنیا نه بهر دنیا زیراک نزد یک خردمند آنچه اندازا

فصل سوم در صبر قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلوة

ان الله مع الصابرین و لا علی الارض و لا علی الذین لا یعلمون ما یتقون الخ

فصل چهارم در رضا قال الله تعالی رضی الله عنهم و رضوا عنه

موانع از وصول بحق آنرا شوائب طبع و هوا هست و در ایام مطیع کردانیدن نفس جمع خیر عقل
عمل را غایت بر طلبست و سوم ملکه کردانیدن نفس انسانی را بر اثبات نتیجه معتدا
قبول فیض حق تعالی را و اما بملکه گفتم و اما مکمل مزکیه فصل چهارم در محاسبه و مراقبه
و قال الله تعالی ان تبدوا ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم به
محاسبه آنست که عاقل هر شب حساب کند با نفس خود و بجای آرد میان خود و نفس خود
اگر طاعات بیشتر مشاهده کند باز نفس طاعات او بر معاصی یا نفس معاصی بر طاعات
نفس را بر آن دارد که توبه کند و اول بجا آرد و چندین حکمتها در آن مندرج
او را معاونی نیست جز کتب شرح آن قدر که فهم ایشان بدان رسیده و
ساخته اند یا آنرا از آنچه از دریای فطرت فهم کرده اند و چندین خاصیتها که
در تنها نیاتی و چیزهای که در موجودات پیدا کرده است و چندین دقایق
صنع در نفس او که مدرک علوم و مصنوعات بذات خود و
محسوسات و مدرک بقوتی و اعضا با آلات ایجاد کرده است و مدبر بر او که
از ابتدا بر فطرت تفکر بر ذات و اسباب او و از علوم یا سیصد صنعت
ساخته کرده اند پس نفس طاعات او بر معاصی یا این نفس بر آن شمرده تا

و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها مواظبت کند بر تقصیر خود در جمیع احوال و وقت
و اما اگر طاعات و معصیت او مساوی شود باز اندیشه کند که باز این نفس بهیچ حیله
تمام نگردد و تقصیر خود را نیابد و اگر معاصی او راجح شود بر خود و لیکن نه چنان
که کار بیاس کشد و حساب این حساب را بحق تعالی گذارد و بجود و فضل او
باز گردد و اگر طاعات نکند تفکر و اندیشه کند که سبب آن چیست قبل از آن
و اگر حساب خود نکند و معصیت نماید باز وقت اندک اندک شتاب چنان شود
اینجا جاوید گفتار بیاس حساب او کند و در عذاب ابد خسران عظیم افتد و چنین
لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها و اما مراقبه آنست که همیشه بظاهر و باطن خود را نگاه دارد تا از وی
چیزی بوجود نیاید که حساب آن بر او دشوار شود و بعذاب ابد گرفتار گردد
و اما مراقبه باطن آنست که بر خواطر و اندیشه های خود باشد تا هیچ خاطر
زشت بر دل او نگذرد و اگر گذرد زود از آن توبه کند و بدل خود را
بیاد حق مشغول گرداند و بدین سبب نفس او را از وسوسه باز دارد و
بر اندیشه های نیکو دارد و اصل این مراقبه آنست که بداند که حق تعالی
بر همه احوال او مطلع است و بر ضمایر او واقف و بداند که او را
بر همه چیز قدرت است و بداند که حق تعالی بر همه احوال او رقیب است
و بر همه اعمال او حسیب و بداند که حق تعالی بر همه احوال او شهید است
و بر همه اعمال او رقیب و بداند که حق تعالی بر همه احوال او شاهد است
و بر همه اعمال او حاضر و ناظر و بداند که حق تعالی بر همه احوال او
و بر همه اعمال او مطلع است و بر ضمایر او واقف و بداند که حق تعالی
بر همه احوال او و بر همه اعمال او مطلع است و بر ضمایر او واقف

از حصول کمالات نفسیه و سلوک در طریق طلب کمال چیزی باید دانست
تفحص وصول نفس بسعادت و سلوک مفید و موثر بعزّ و حضرت الله جل جلاله
مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و بجمله تقویت مرکب از حضرت
باخوف و رجا که بشارت بسعادت و تسهیل طلب قرب و شرح هر یک را بیان مختصر
بجای خود بیان کرده ایم و در اینجا بمناسبت ذکر تقوی و تنبیه بمقتضای آن
آمده است که این مختصر را از توفیقات او و عنایات مخصوصه بارئ تعالی دانسته
بمن اوفوا بعهدی و ایای فارهبون و ایای فاتقون و ایای فارجون و ایای فاعبدون
و طلب کمال و احوال سالک و آن مشتمل بر شش فصل فصل اول در خلوت فصل دوم
در ذکر فصل سیم در خوف فصل چهارم در رجا فصل پنجم
در صبر فصل ششم در شکر فصل اول در خلوت قال الله تعالی وذر الذین
اتخذوا دینهم لعبا ولهوا وغرتهم الحیوة الدنیا و ذکر
حقیقی تقوی شده است که هر ذات که مستعد قبول فیض الهی است با وجود استعداد
و عدم موانع از حصول آن فیض محروم نخواهد بود و طلب فیض از کسی ممکن نیست مگر آنکه او را
در چیز معلوم هر یک از کیفیت وجود آن فیض در هر ذات که بهره مند گردد و احوال و آثار
و ایمن هر در علم مقارن استعداد قبول آن فیض در ذات

و اما در شرح کیفیت طلب کمال و تحصیل استعداد از ذات موانع و حجب
و معظم موانع شواغل بدنیه است که چنانچه در اینجا مذکور شد
منع و شستن دست تمنیات نفسانی و تنبیه الکفات بما سوی الله مستعد الطف
حجاب یا انکه بجذبات الهیه و تجلیات ربانی حجب ظلمانی و نورانی
و طلب و سلوک و ایجاد استعداد بتفکر و تعقل و تذکر و تنبیه و تقوی
بان مقدمه منع با تنبه و تحضر و تعظیم با تحقیر و تصغیر با انتهای یابد مطلب
منع یابد که ما اکثر نشنیده یا بفکر و امور دیگر که طالب حصول آن امر است مشغول باشد و حجاب
شاغل
فوق حجاب یا خوف یا خشیه یا خشوع یا حیاء یا هیبت یا اجلال یا انکسار یا
یا امید فرجه و یا خوف از سوء عاقبت و یا انکه مجذوب شاغل تفکر و امور غیر مهم یا علائق منع
و بر جمله هر یک از حجب ظلمانی و نورانی و عبارت از ذات طالب حجاب
پس صاحب ظلمت باید که در مقام اجتناب کلیه از اشیاء محسوسات ظاهر و از مشتهیات نفسانیه
جواید را مواظبت کند و در اجتناب بالنسبه علایق و تقوی بمراتب فوق آن مجاهده غیر ملایم
و اما انکه بجذبات الهیه و تجلیات ربانی کند و حجاب ظلمانی و نورانی
لا مصالحه مستعد امور فانیه باقیه و لا مصالحه مستعد امور دنیه کثافات

نفس خالب را بعد از زوال حواس ظاهره و خبایا کردن اطلاع استعداد
جاسوسی را بدیه که هویت و جوان غیب است بنگرند فقد سواد فیه و در
ولادت حقیقی نگذرند و در انفس ما نظر و ایراد کرده شود و آن است
قوله تعالی و در تفکر خلق آسمان و زمین و اختلاف لیل و نهار و آیات
التوراة والارض وما بینهما الا بالحق یعنی هر چه که در بین
وجود بسیط و کثیف از خلاصه مرد وجود است که تفکر سرایا طرز آن است از تفکر
بقاصه و نظر را بهمین معنی گفته اند و در اصطلاح علماء و صوفیه کرام از تفکر
کمال مراد بسیط الاهیه و از تدبر کثیف اند اول واجبات تفکر و نظر است
و در ترتیب حق بر تفکر دلالت است که بر نوای شمردن آن نه دلالت
لقوم یتفکرون و در حدیث آمده است تفکر ساعة خیر من عبادة
سبعین سنة و باید دانست که بنای سیر که از انفاس حرکت است بر کردار
و انفس است و سیر بسته لال است از آیات آفاقی و انفسی چنانکه بیان کرده شد
هر یکی از سیر او کوتاه نوشته خواهد شد و کمال سیر و ثبات بر نور ایمان
بر وزن کرده کوشش علیهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی
یتبین لهم انه الحق و بعد از ان استشهاد از حضرت جلال او در

جواهر است از بدیعات او انه بکل شیء شهید
نامه هر ذره از ذرات تخته ظهور او مکتوب شهد لا الات الا هو
که سیر الله بهر چیز که ملک و ملکوت و مجموعه هر یکی بقدر استطاعت انسان
علم بنات افلاک و کواکب و حرکات ارض و هر یکی و متعلقات بر اجرام و ابعاد و تاثیرات
آن ثبات سفلی و ترتیب عناصر و تقابل اجزای مرکب و کیفیات و حصول
هر ترکیب بر یک سطح و نباید و اجزای متفرقه بر نفوس سماوی و ارضی و بسائط
و ملحقه از ثبات و دوران و انواع شهوات و مناسبات و مخالفات و اخلاق و ملکات و انتظام
جمله خلق و اوراد عموم اله او و متعلقات و لواحق آن و آیات انفس از معرفت به ان
و نفوس بسیط و آخر معلوم شود بعد تشریح اعضاء مفرده و ارکان و عضلات و اعصاب و عروق
و منافذ هر یک و هم که چه اعضاء رئیسه و خادمه و آلات هر یک و جهاز و صرف قوای انواع
هر یک و اجزای مانعه معدومه و نقص و کیفیت اسباب آن و ابدال و اصلاح و انتقالات
مرده از یکدیگر و سبب تضاد و کمال و بقا و متقضی تعدیات و شقاوت و اجلاء و اجلاء و کیفیت
بدان تعلق دارد و این جمله بنای سیر است که تفکر عبارت از آنست و لاقصه و اخیر سیر
بشر در آخر این فصل ابواب اسلام کرده و آن وصول از نهایت کمال تسلیم در جوهر
و خزن عالم انسانی قابل و خاتون فرکنیم موسی علیه السلام که انا الحق علی ما قلت
و الحق تعالی آیات الهی خود عبارت از تمام اجمالی سیر و قوع مذکور و هر یک

فصل

یرجون تجارة لن تبور لیوفیهم اجورهم و یزیدهم من فضله و نیز رجا مقتضی حسن ظن است
بمغفرت و عفو باری تعالی و شفقت بر خلق او و لذک پیغمبر صلی الله علیه و آله در حصول
بوجب لیرجو فرقه ذکر کرد لا عله ظن نیز بر وجود رجا دلیل مقام است و شرط
بشارة لا یایسن من روح الله الا القوم الکافرون و ایس یایس بر وزن ایمن
مشتق است لا لفظ امر از مصدر لا تجعل لک بر تبه صوف مع رجا و انتظار خوف
بسبب آنکه دانه هر چه بایسته بهت ستاند و آنچه بایسته بهت نستاند و از دو بان
نصور اگر رجا با خوف بجمع شود تمام نخیزد و نیایستد با آنکه
از سبب بهت حرمان از مغلوب و انصاف گذشته و لیس منصف معلوم شد
که مادام که سالک سلوک بی از خوف و رجا نباشد و چون بهم جمع شوند
چه لاستماع الایات و عد و وعید و تنزیل لا یتقضی ان کل واحد منهما رفع
از یکدیگر یک دیگر را که اشباه سلوک باشد حصول بعضه بالا
وصول و حرمان رجا مقارن خوف لازم آید و ترجیح بکی طرف بر دیگر
ممکن نباشد لو وزن خوف المؤمن و رجاه لاعتدلا به لکن رجا راجح
و بذا نفسه بجا یکطرف لازم آید اما مزاج الله و لذکر خوف راجح
خوف موجب هلاک نفس آید لا یایس من روح الله الا القوم الکافرون

فصل چهارم در صبر قال الله تعالی واصبروا ان الله مع الصابرین صبر امساک
نفس بر آنچه او را جزع و فزع مکروه آنچه باطن او را از اضطراب و بیتابی آن از کتاب
و سنت منع کرده و آنچه ظاهر او را از اضطراب و بیتابی آن از کتاب و سنت
و عقل بهشت اعضا از حرکات غیر معتاد و صبر بر سه نوع اول صبر بر اوامر آن است
نفس بر بر سبیل تجلد و اثبات در تحمل تا ظاهر حال او بر خلاف و غوغا مردم
نفس بر بطون طاعات از جهت آنکه از ریا و سمعه و جزع الآخرة هم غافلون و جزع صبر نماید و عبادت
و لایبالی صبر از جهت نیل ثواب آخرة کما قال تعالی انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب صبر
عارفان بر بعضی از شان الله دایمه بکرده از جهت نظر بر آنکه محبوب جل ذکره
ایشان را بان مکروه از یکی بندگان خاص که دانسته است و بتازه که او را منظور نظر
او شده و آنکه و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون
اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون در لا و او
که جایز نیست الا نصاریکه یکی از کبار صحابه بود و آخر عمر ضعیف پیر و عجز مبتلا
بود محمد بن علی الحسین المعروف بالباقر علیهم السلام میدانست از
حال سؤال کرد گفت در حالتی ام که پیری از جوانی و بیماری از تندرستی
زندگانی دوست دارم محمد گفت من بر عکس تو ام علیهم السلام
و اگر جوانی و جوانی دوست دارم و اگر بیماری و بیماری دوست دارم

درست دار و دن بستر و اگر مرگ و بر مرگ و اگر زنده و دار و دنیا چیز
بهتر بشنید رو بر محمد را بیاد داد کف صدق و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
که مرا گفت که تو یکی از فرزندان من پنجم نام من پنجم العلم یعنی انوار الاقدس
و باین سبب او را با فرعوم الاولین والاخرین خوانند و او معرفت این هر دو علم
شهود که جابر در مرتبه کمال صبر یافت و محمد از مرتبه کمال شکر و بدین اشارت فرمود
فصل ششم در شکر قال الله تعالی و سنجزی الشاکرین شکر در لغت ثنا است بر منعم
باد ایزد تعالی و چیزی عظیم تر از ثنا نیست پس هم تر بر منعم چیزی نتوان یافت
بشکر حق تعالی و دوام شکر بدین چیز لازم شود یا بمعرفت نعمت منعم که اخلاق
و افعال شنیدی است حق شناسی یا بوصول اثر نعمت با و بسیم جهد بخوان تجلیات
ذات منعم تقدیر امکان و استطاعت و آنچه او بخشد او را بخشد و ثنا او و تعظیم او بجهد
که لایق او بود و قدرت و صحت خود خوان و بدانچه او بدان فرمان داد منعم باید تا بخطاب
مکافحت باطاعت با اعتراف بعجز قال الله تعالی لئن شکرتم
لازیدنکم و بدانچه او بدان نهی کرد از آن بپرهیزد و شکر بر سه حال بود
اول یا بلایم با غیر ملایم خالی بنود پس بر ملایم شکر باید کرد و بر غیر ملایم صبر
باز اگر صبر بر نعمت باز است شکر کفران است و کفر نوعی از کفر است و ایشان کفرتم

فرض قضا بود و از اینجا معلوم شود که در شکر از دو چیز ناچار است و هیچ شکر نتواند
کرد الا بدان و اقتضا دیگر هر نعمت است و قدرت بر استیفای هر
از این نعمت و یکی پس کرد خواهد که بهر نعمتی شکری کند بر هیچ نعمتی شکر نتواند کرد یا به کوه
شکر که در اول الشهد بجز بعجز و اعتراف بعجز از شکر آخر مرتبه شکر است
بعجز از ثنا خواهند بود کز بر ثنا است و بدین کفته اند لا احصی ثنا علیک انت کما
علی نفسک و فوق ما یقول القائلون و نزدیک اهل السلام شکر شکر نعمت
بر قیام بمکافحت و مجازات منعم و لکن کی تمام بندگی بجای آرد
چکونه در خطاب آید که مرا و شکر مرا و هر نعمتی شکری است
و منعم را و جهی باید ذکر احوالی که متعلق بشکر است
تا انکاه کر وصول بقیه بر این مشتمل بشش فصل است فصل اول در ارادت
فصل دوم در شوق فصل سیم در محبت فصل چهارم در معرفت فصل پنجم در یقین
فصل ششم در سکر فصل اول در ارادت قال الله تعالی و اصبر نفسک مع
الذین یدعون ربهم بالغدات والعشی یریدون وجهه یاری ارادت درست است
و این شرط به پذیرفتن شود بر اراده تا بکه که مراد حاصل شود ارادت باقی
مراد از فصل اول درین باب ذکر ارادت است که منعم

کن راضیا بقسم الله تعالی ولا تتب

شوق موجب حصول مراد شود ولکن قبل از حصول امور بسیار که حایل و حجاب مراد باشد
حاضر نباشد بود و مقتضی وصول مراد شود پس لابد بود وصول او مقتضی اتحاد ارادات
مقتضی عاشق شود امر دیگر که از شوق خالی نباشد و شوق پیش از وصول مراد و لکن
وصول نیز هیچ یک چیز از وصول اثر دیگر عاشق از جانب خود نداشته و بحث را
مرتب نکند و مرتب آخر ذات تمامی وصول و اشباع شوق نیز ولا ارادات
متقارن شوق بمعنی و جهی و باعتباری مقتضی شوق بمعنی به طلب کمال نوعی از
ارادات فی جهی ارادات منقطع شود بسبب وصول اعم از اشباع و وصول شوق
نیز منقطع شود و این ارادات که متقارن شوق بمعنی اند مقتضی بود و لا
لابد عاشق را ارادات بعین مراد بود در عاشق شده و بعد از آن عاشق
در غیبت که از او طبیعی خواسته هر کس او را آرزوی وصال او و با او آرزوی مصاحبت
با او بسر بردن نباشد و نیز نگفته اند بعضی محبوب را بعاشقی که در غیبت
گفته تو آنی که بعضی را بعین عاشق نمی توانی شناخت
و این سخن نزد کسانی که بعضی را ارادات بعین مراد بعضی و کسی که او را شوق
بدرجه رضا مراد او ارادات منتفی نشود و لابد بود که او را طلب کمال
مرتبه نگفته اند اما نزد ما وقوف او بر لا اراده

فصل دوم در شوق

قال الله تعالی ولیعلم الذین اوتوا العلم انه الحق من ربک فیؤمنوا به فتخبت له قلوبهم
شوق افتقار است بحسب ذات که لازم فقر ارادت بعین آنچه او الم معرفت او را بدان
جهت ارادت شوق خود را بر ذکر شوق چیزی شود بکمال صفت حاصل شود
و نزد ما آن نیز نباشد و بر هر تقدیر شوق پیش از وصول حاصل شود یا بعد از آن
سلوک زیادت کند شوق آسیب شود و بر هر تقدیر شوق حاصل شود یا بعد از آن
عاشق شود از غایت الم و شوق منتفی و لابد طلب بحسب ذات بود و بحسب ارادات
و این از آن است که طلب ارادت و هر ارادت که در فصل سیم
خاطر و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله والذین آمنوا اشد حبا لله
این بحسب اکمال طلب است و بحسب اکمال مطلوب و بحسب
نفس طلب با آنچه در شوق و با یکدیگر متقارن شود بحسب ذات ادراک عالم بنقص
پس بحسب ذات اکمل ذات خدا بود و بحسب ارادات اکمل مطلوب و ادراک
مرتبه او ارادات چه ارادات بحسب طلب شوق و بحسب ارادات متقارن شوق با اصول
تمام که ارادات و شوق منتفی نشود بحسب غایب شود و دام که از مطلوب غایب
طلب و شوق منتفی نشود بحسب مطلوب شود و هر سه طلب و مطلوب متحد باشند و با اتحاد
متغایر و بحسب اعتبار از اتحاد شوق محبت منتفی آید و پس نهایت محبت و عشق اتحاد

که با یقین ثابت شده الا نظر باشند که بر ایشان قطع شده و کسی مرتبه بی آثار
قدرت و بروجود او دلیل سازند و بالاتر از این مرتبه کسی باشند که از جهات
آتش کلیم بصورت اثری بر ایشان منتفع شوند و در صورت کسانی که از این
مرتبه بشدت و ضعف ثابت شده و صنف را شامل شده مراد جهات بالاتر
از این مرتبه کسانند که آتش منافع بسیار بایشان داده مانند خبر و طبخ
و انضج و غیر آن و این جهات ثابت کسی باشند که در صورت آتش
در یافته باشند و نه انحاء مراتب آتش مثل و بالاتر از این مرتبه کسانند
باشند که آتش را شناخته و بوسطه نور آتش مشهود ایشان شده بصورت
کنه این جهات و صورت ثابت الاصل باشند و ایشان را عارف
خوانند و صورت تمیز ایشان را بکسی دهند که در مرتبه ادراک باشند
یا بالاتر از این مرتبه هم ادراک شان باشند و ایشان را الا ایشان خوانند و

بالاتر از این مرتبه هم ادراک شان باشند و ایشان را الا ایشان خوانند و

خلاصه ایشان در نهایت صورت انجا بزرگ که صنف منقطع شود مانند کسی که
سوخته و ناچیز شود فصل چهارم در یقین و تک آنرا و ادراک و ادراک
اوست که یقین را بسبب یقین ثابت کرده باشد و یقین را بسبب علم الیقین
و علم الیقین را بسبب یقین ثابت کرده باشد و یقین را بسبب علم الیقین
الجحیم ثم لترونها عین الیقین و ذکر کرده است که علم الیقین در شناسائی
ثابت شده بعین الیقین و عین الیقین در شناسائی ثابت شده بحق الیقین
و حق الیقین در شناسائی ثابت شده بعلم الیقین و

در رضا فصل سیم در تسلیم فصل چهارم در تفویض فصل پنجم در اتحاد فصل ششم در توکل

فصل اول در توکل قال الله تعالی و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین توکل کاری با آنکه

کنه اشیاء مجهول و در امور مرضی مراد او توکل بجناب اینست که در کاری که از او صادر شود یا او را در

آید چیزها را بیقین بداند که خدای تواند یا از او قادرتر و توانا تر است یا او کند او

تا چنان که مقتضای آن کار می کند او بکند و بآنچه او تقدیر کند خوشنود و راضی

بشود و بر خدای توکل کند چه الله تعالی امر کرده و خوشنودی او را بآنچه خدا کند

و سازد با این جمله شرط توکل آنست که بر خدای تعالی یا او را در آن کار

او را وکیل خود داند و چنان داند که او را بر او غلبه نیست که بهر چه

خواهد بکند و از تو او را بیشتر خواهد و او را بهتر داند و دل بر دل او و کار او

که با تو است بطیبت نفس بگذارد و بآنچه او تقدیر کند راضی شود و مصلحت خود

او داند که او را بهتر داند که کدام چیز او را بهتر است و او را بر آن

او بیرون نتواند بود و بر خدای تعالی اعتماد کند و اضطراب را باو راه ندهد و او را بیقین

عالم شود که آنچه با او رسانند خدای تعالی رسانیده و الکار او اضطراب کند

یا نکند چیزی از قطع الاله کفایت نکند و او را بهتر از توکل چیزی نیست

و توکل خاصیتی است از همه کارها باز دارد و او کریمه باشد که آنچه

بعبارتی دیگر که بر دانی که کار را این شایستگی نیست که بر چه بر خدا

است که در عالم واقع میشود بحسب شرط و اسباب واقع شود چه قدرت و اراده خدا

بچیزی که فعل کند و چیزی دیگر لا محاله بسبب شرط و سببی که مخصص آن چیز است

و علم و اراده خدای تعالی بآنچه فعل کند و چیز دیگر لا محاله بسبب شرط

نوشتن را از جمله شرط و اسباب شمرد که مخصص ایجاد بعضی امور شمرد که آن امور را

نسبت میدهد پس باید که در آن کار که اراده و قدرت او شرط و سبب وجود آن

تواند بود بداند که بتوسط او کار چگونه وجود و بوجوب او بحسب اتمام شود و چون

جبر و قدر مستحیل و مجتمع نشد بدین قدر که گفتیم قدر را الکار بتوجه و قدرت

راست بقدر که گفتیم جبر مطلق نیز و قدر مطلق و این هر دو را که گفتیم لا جبر و لا قدر

و الکار او بی امر الهی بحسب خود او را فعل او که منسوب باو است تصرف او در آن

بمنزلت تصرف آلات بمنزلت تصرف فاعل آلات و بحسب این امور او را

یا نسبت بفاعل گفته و یا نسبت بآلات میتوان شمرد او را فاعل شمرد یا آلت

خدا که بحسب و این نسبت و قیاس بسیار تواند بود و بدین مقام شمول دارد

باری تا بدانی که مقتضای وجود آن چیز که بر او می رود او را که عاشق خود

و در قبض خاص بر نظر و الکه و سبب خاص پدید و بحسب و الکه او را طلب و نیاز او

خود را هم از خلوت شرط و سبب نجات نداند تا از آن بشکافد با موعظه و تعلیم خلاص یابد یا بالکه در تربیت
نفس باو خاص شمرد از غیر او بوجه ترغیب و تحبیب معین این است که تکلیف صعب و تعویق لذت و تکلیف
لذیذ بر او جمله مسدود گردد این معنی را به وحی او اشارت فرمود تا مترل کتاب او مترل کتاب او
لتسئلن یوم القیامة عن فصل دوم در شرح قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم و لا یضرکم من
ضل اذا اهتدیتم و چون خشونتی است از امر بمعروف و نهی منکر و متضمن عدم التفات است بحال خود
و چه از دل و چه از قالب و چه از جمله و این ظاهر را مطلوب این شرع که کافه الانبیاء
را بمعنی تا آخر شب و عذاب او این شرع و این حقیقت را مطلوب این شرع که کافه
خدا ایرا نیافریده و آن چنان اند که آن را بحسب حال اشخاص مختلف یافته
مرگ را زندگانی و بقا را فنا و نعیم را جحیم و راحت را مشقت و خلق را
و فقر مخالفت طبع نیابد و بکار او بهر چه ترجیح نهند چه دانسته باشند که خدا
هم آن را بر این ترجیح داده است و حق او و طریق او آن را بر این شرع مشتمل گردانیده
و مرا و ایشان را بر متابعت او و طریق او آن را بر این شرع مشتمل گردانیده
باز گفته اند که هنگام بازگشت که در روز قیامت عرض کنند لم فعلتم کان کذا لیت کان کذا
لیت کان و لیت بر یاد پرسیدند که لم فعلتم و چون بر اثر گفت از
و نصب و بر سبیل است و نیز گفته اند که لیت از یاد گفت از

اول و آخر بر این شرع مشتمل شده و بیشتر ساخته و مراعات او واجب گشته اما اول فرض عین
که چون خلق بر خلاف حق اند بدان که این شرع گفت و این احوال مختلف که با کوه آمده
طبیعت را راسخ شود مراد او تحبیب این شرع و واجب گشتن آن بر خلق از آن گفت او را چه آنچه با
هر چه با او آید و هر چه بخیر کند خدا را از بهر آنکه خدا خواسته است و نیز
فهم و رضا او به پس با دام که کس را اقتراحی بر او نیست از امور و اتفاقات کاینات که خاطر او
با حکم این شرع که در خاطر او و از بهر او بکار بیشتر و صاحب شرع را صلی الله علیه و سلم
چه او را بایست و نبایست نیست هر چه بایست او را بایست و هر چه نبایست او را نبایست اگر
و رضوان او بر این شرع و رضای او بر این شرع و بر این شرع و بر این شرع که بر خلق
رسیدن رسیده و بر خلق نیکی نموده و بر خلق آنچه نکوتر و بر خلق آنچه بهتر و بر خلق آنچه
مرضی تر و بر خلق آنچه بر خلق آنچه بر خلق آنچه بر خلق آنچه بر خلق آنچه بر خلق آنچه
بخش پس این شرع و هر چه بر این شرع و بر این شرع و بر این شرع که بر خلق آنچه بر خلق آنچه
فصل سیم در تسلیم علی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه و واجب
کما تحب و بعضی اسلام بایستن و نیز و بر این شرع و بر این شرع و بر این شرع و بر این شرع
از انبیاء بگویند از بایستن و بر این شرع و بر این شرع و بر این شرع و بر این شرع

کار بی اذن ای مکن از دیانت آنست که او را و لیک نکند پس تعلق خود بان کار باقی
میداند و در تسلیم قطع آن تعلق نکند ناهر آوری که کند و انچه تعلق بشرع دارد راضی باشد و
و اینرا مرتبه رضا نامند چه در مرتبه رضا هر چه خدا کند موافق طبع او بود و دیانت هر دو طبع خود
موافق و مخالف طبع خود جویند بلکه اصل هم از اوامر و نواهی اطبع خود را از مخالفت و موافقت
لابجرم ای القسم چون حاصل شد از مرتبه رضا هر دو طبع را تسلیم الله مرتبه بالا ای مرتبه
و چون محقق سالک نظر تحقیق کند خود را تحت رضا و امر و نهی تسلیم چه در انچه خود را
باز ای چون یا مرتبه نهاده تا او در امر و نهی چون نیز خود را تحت رضا و تسلیم چون
قابل و الیم اجتناب از انجا که توجه بغیر منتفی کرده **فصل چهارم** در توحید
قال الله تعالی ا لا لله الدین الخالص مع لا الله توحید یا کفتن و یا کردن و یا کردن توحید
بنزد اهل شریعت در ایمان، چه اسم توحید بر شخص نتوان کرد که او را بحق الله
الا الله آورده و بعضی دیگر از اهل حقیقت کفته اند توحید آن حالتست و این بود که
بدین نحو که در وجود جز یا بدی ایشان نبیند و نفس او را و وجود او را و صفات او را
بر چیز کند و بود یا و لذه یا چند پس چه را یا یکه بیند در سر خود نه در مرتبه
نیز الا آنچه بان مرتبه رسیده و صفه لا شریک له یا انوحد و در چه مرتبه یا ای

و نظر بغیر الله شرک مطلق شمرد و زبان یا یکه کفر و حجب الله نظر الشهوات الدنیا
منافقان و ما لا مر المشترکین **فصل پنجم** در انتقالات آنست تو یا دلان مع الله الله
آخر الاله الله هو توحید یا کون ثبت و انتقال یا کشف انجا و انتخاب مع الله الله آخر ولا
مع مع الله الله آخر در توحید شانه نیکانست مصدر انتقالات بی مکان یکا یکا یا معلق
و در ضمیر او راه نشود هم صفت و نی الالتفات خاص بانجا سیر و انتقال در آنست
که جاهل در نظر او راه هم کند که او را انتقال یا کشف نیست انما ذلک الا لمن ترقی الی الله عز و جل
پس آنست که هر او در همه یا الکتب یا کی یکه کی چیز عجز او ترا از پس
یا کشف یا کشف یا کشف یا کشف یا کشف یا کشف یا کشف یا کشف یا کشف یا کشف
حین و ما حضور حاصل که کفته اند حضور بشرط غیر بنزد ایشان غیر فاضح
یا کشف آیه من الیقین ۵ انتقال از نشان بر خبر و تا از کشف لا خبر ابر خبر و هم ابر
لا و در مقام سلوک تجرد کلی کفر الا نحن و الا کل کفر بستن یا علم بیداری و عزی
الا بیت کفر و در فنا اثبات انیت غیر خود کفر و نی و هم الطلب **فصل ششم**
در وقت قال الله الملک الیوم لله الواحد القهار و حضرت یکتا بی بی الله
انتقال از ان نحو و یکی بعضی با نه نیست و نی کفر بحق آید و در وحدت قهر آید یکتا

و انجام

اول

انت ام انا هذا العین فی العین حاشا و حاشا بی نشانه

الصبر مفتاح الفرج فاجمل يحصل لك الشرح من عند الله

وكتب

وانما حركت وسكن وفكرة ذكر سير وسوك وطلب وطالب ومطلوب ونقصان

بهم منعدم شود واذ ليح الكلام اما اگر فاسكوا باشيم وتنازعتم الله ملك شده

واك الا وجهه در وحدت سالك وسلوك سير ومقصد وطلب وطالب ومطلوب ترك

نكرده الك الا وجهه واين سخن وبيان نيز لفظ اين سخنه وبيان نيز نباشد ونفي واثبات

متقابلند ودر وحدت اكثريت انجا نفي واثبات نباشد ونفي نفي واثبات

اثبات نيز نباشد واز اتفاق خواهند كه سالك فنا نباشد چون تركيب از عدم كه اجزاء

نيست وهستي فنا را عدمي نفرمايد اگر ثبت كلي نفي جزئي وهستي جزء اك الا

وكلا كه كل فنا پذيرد نيز هم نباشد وبعضي از نفي آيه وبعضي بيان اين حكمت

اليه رجع الامر كله انشاء الله بعضي سخنها خواستيم كه ايراد كنيم واينجا نيز

اعلم ان رساله الموسومة باوصاف الاشراف والحمد لله رب العالمين والصلوة على

والد المحقق بسنه الاشراف والسلام
شرف الدين حسن فناري عفي عنهما
وذي وجنتها
سنه ۱۰۲۵

المتوكل على الله محفوظ الالتحف فلله الطايف الوقوف ضرلك

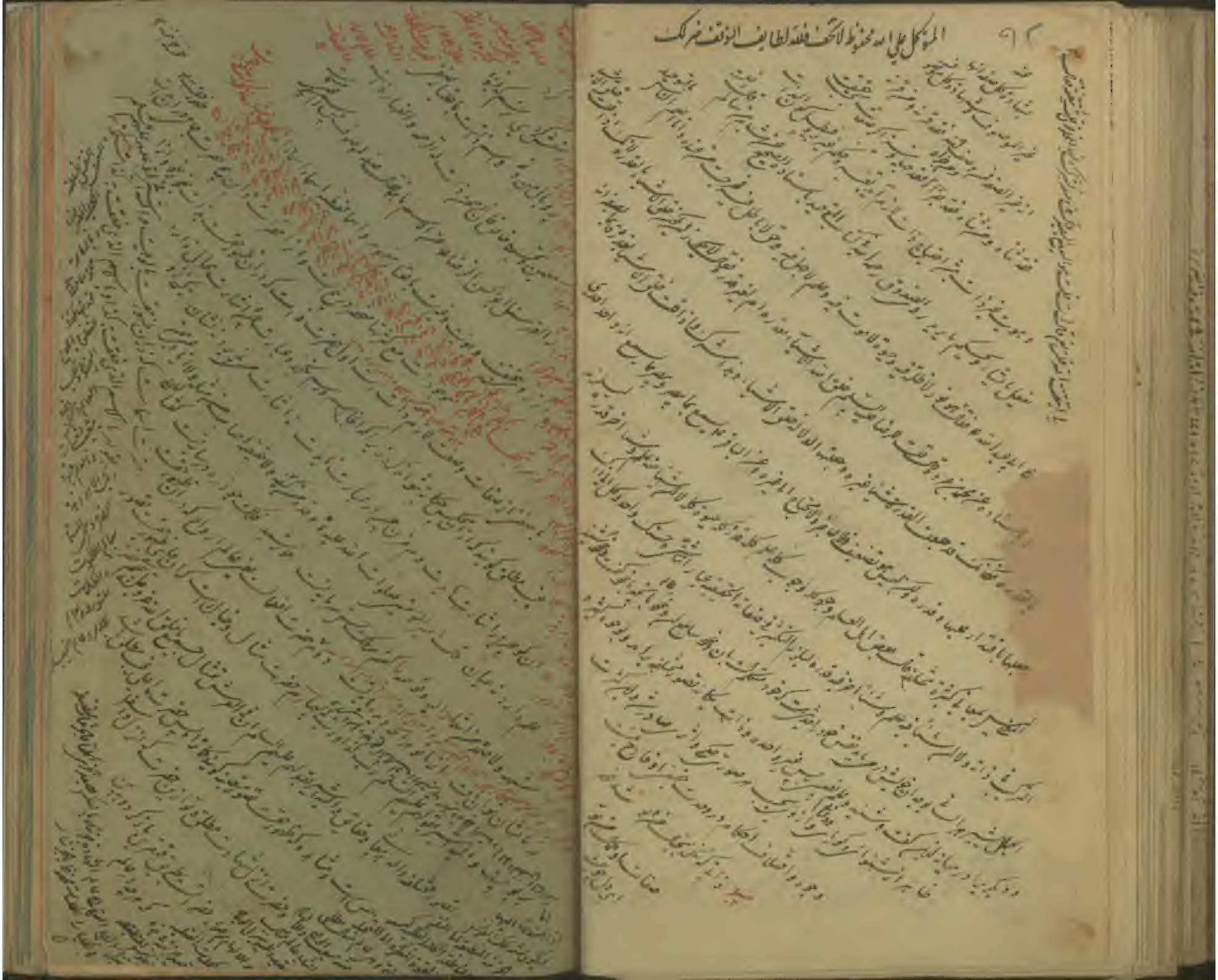

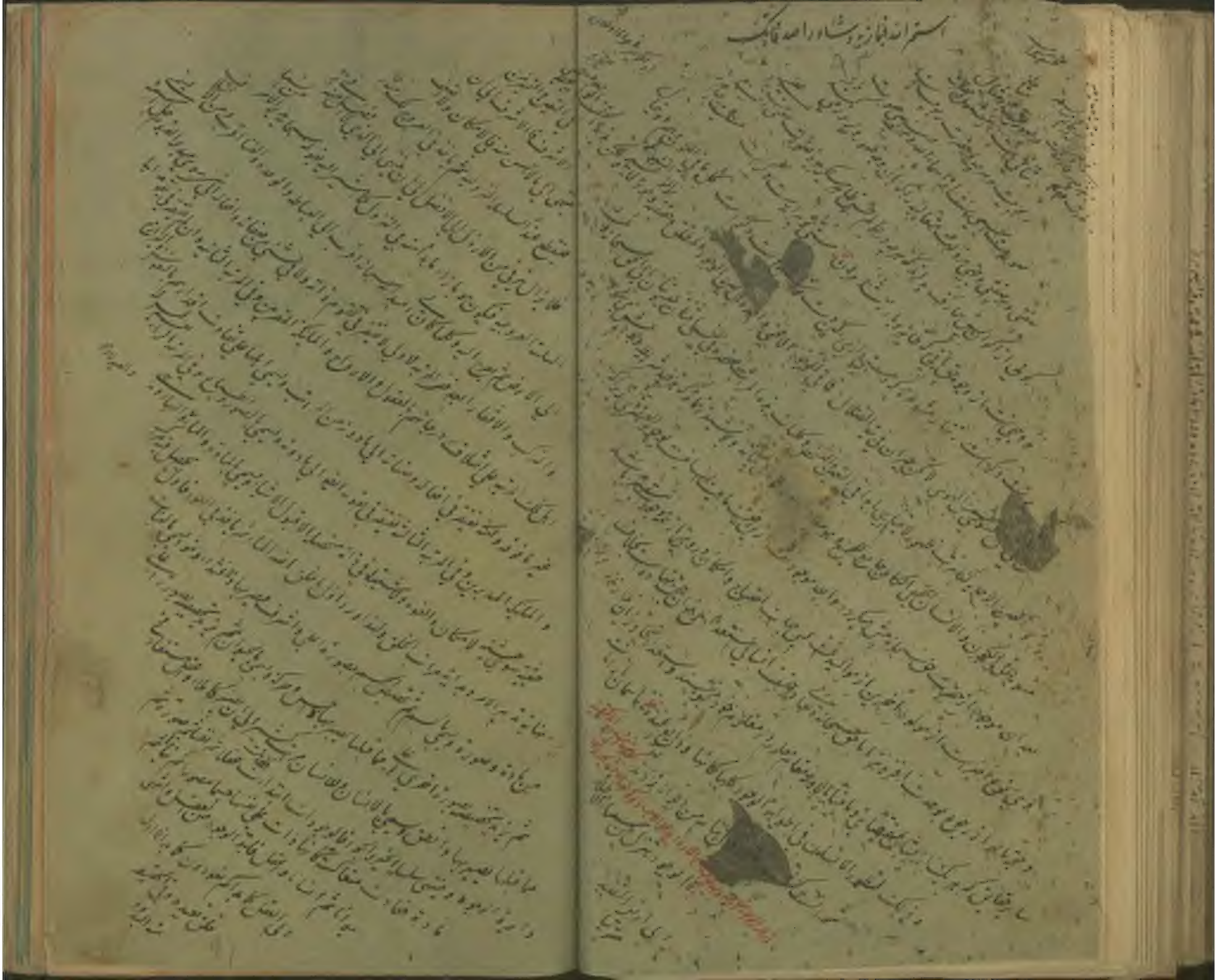

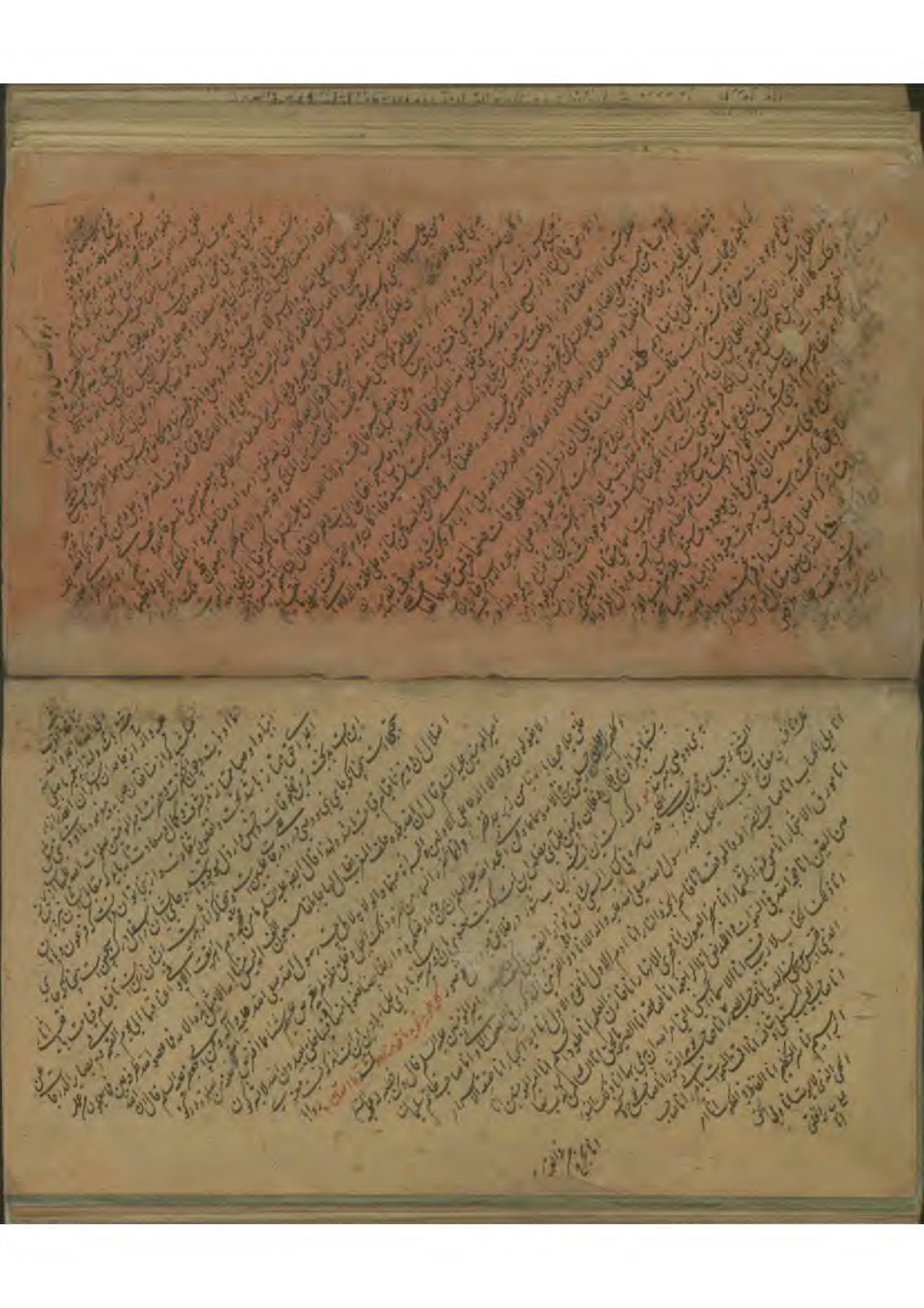

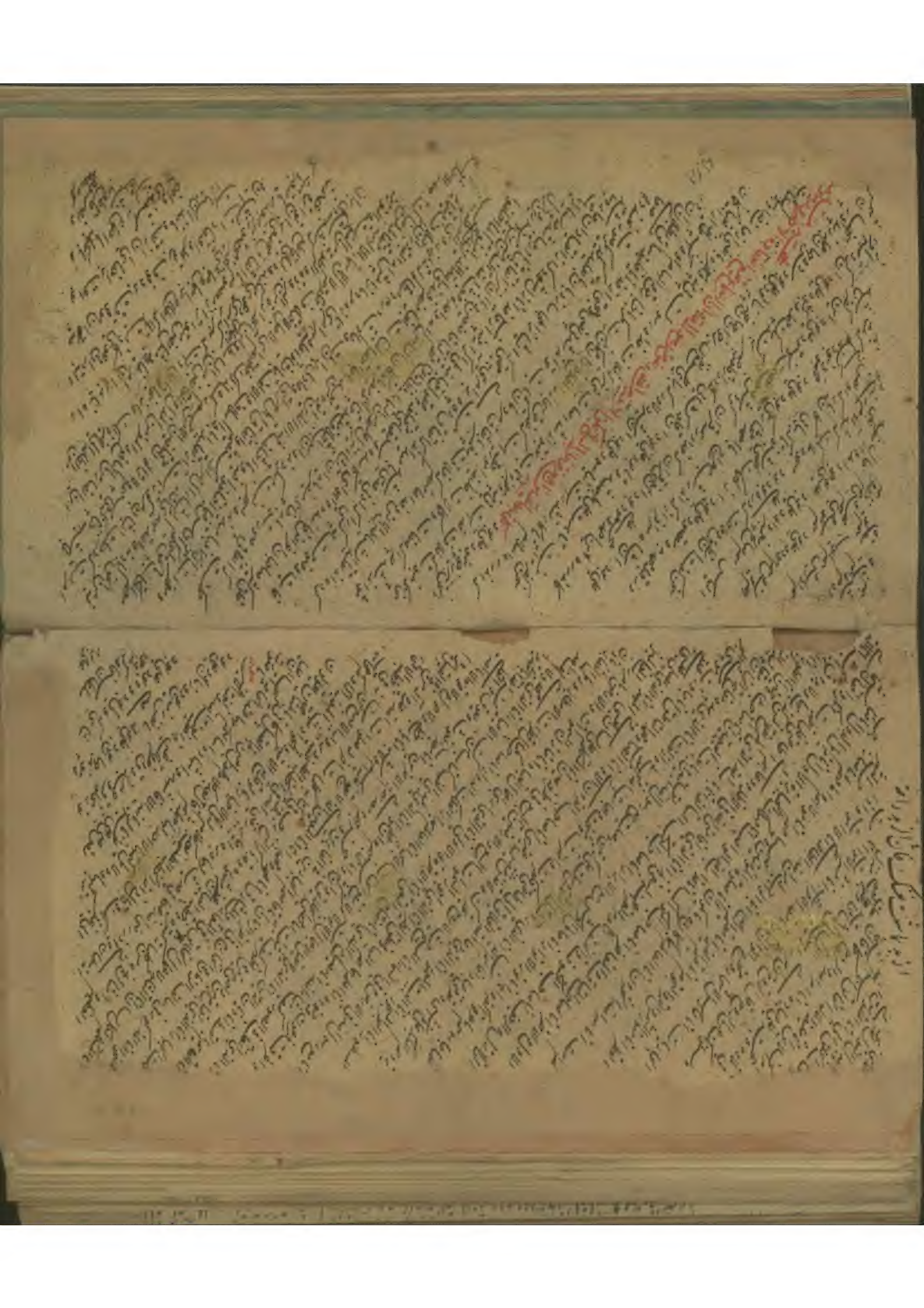

اذا ثبت هذا فاعلم ان الرب تعالى بعبده بالاقرار اشهد

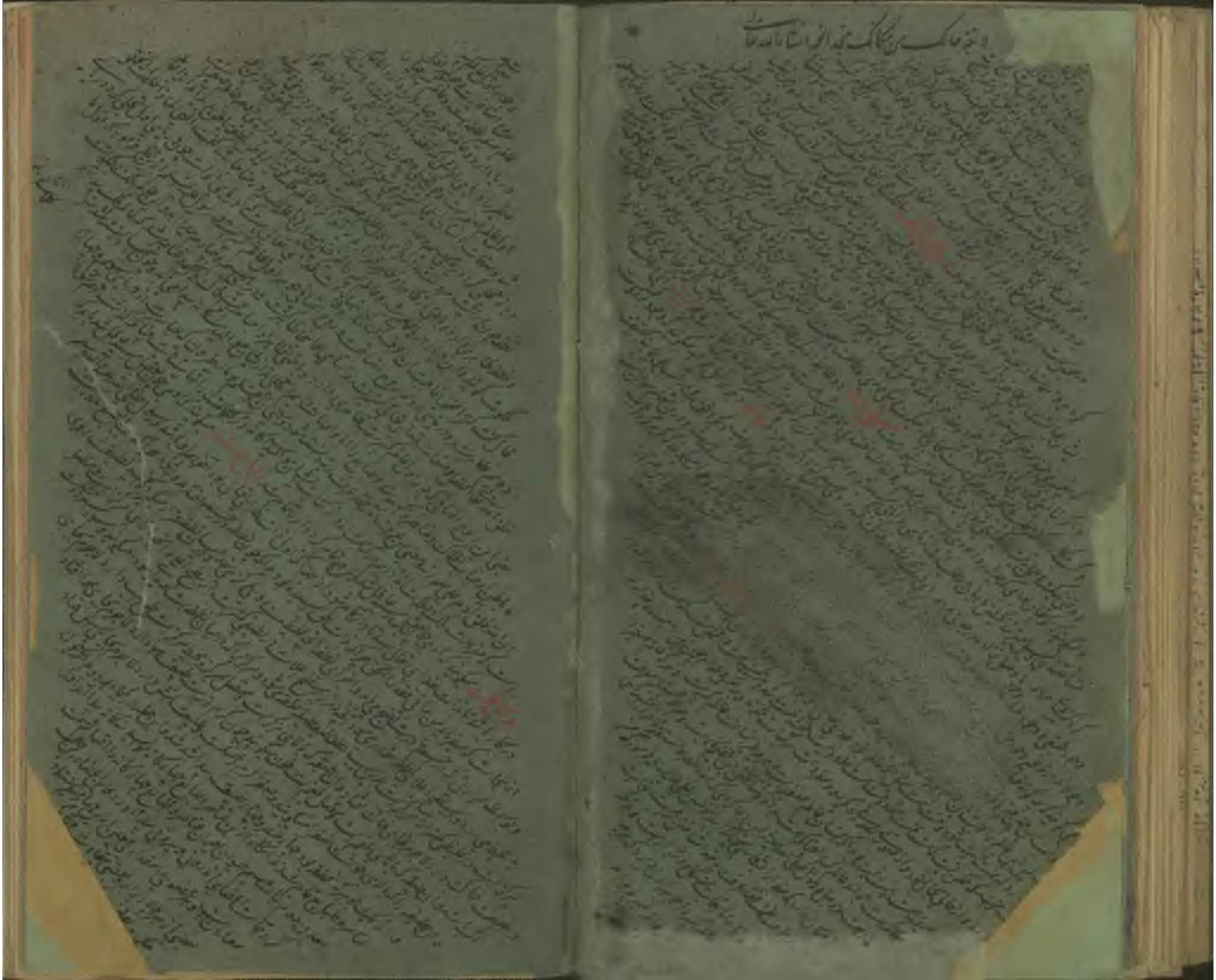

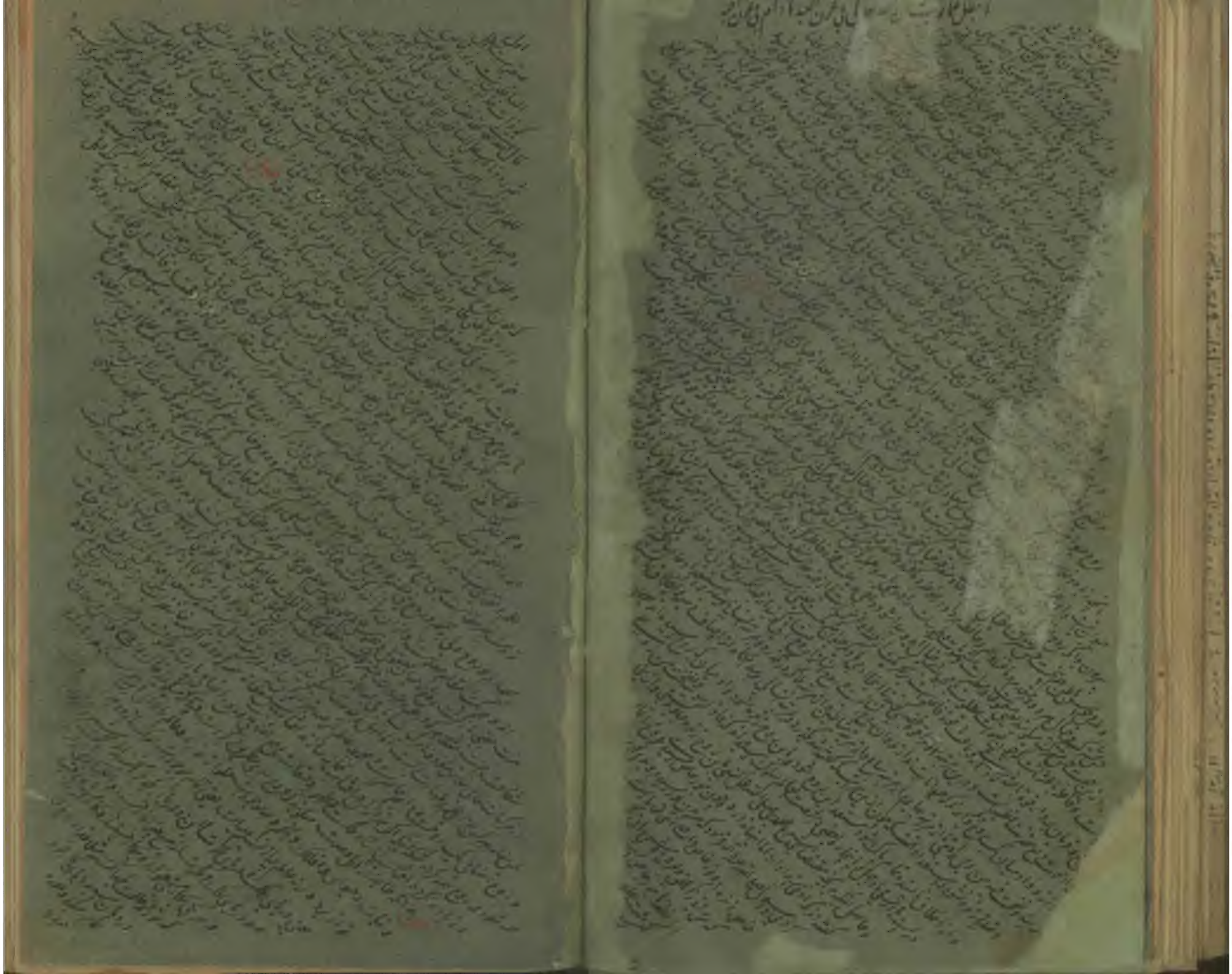

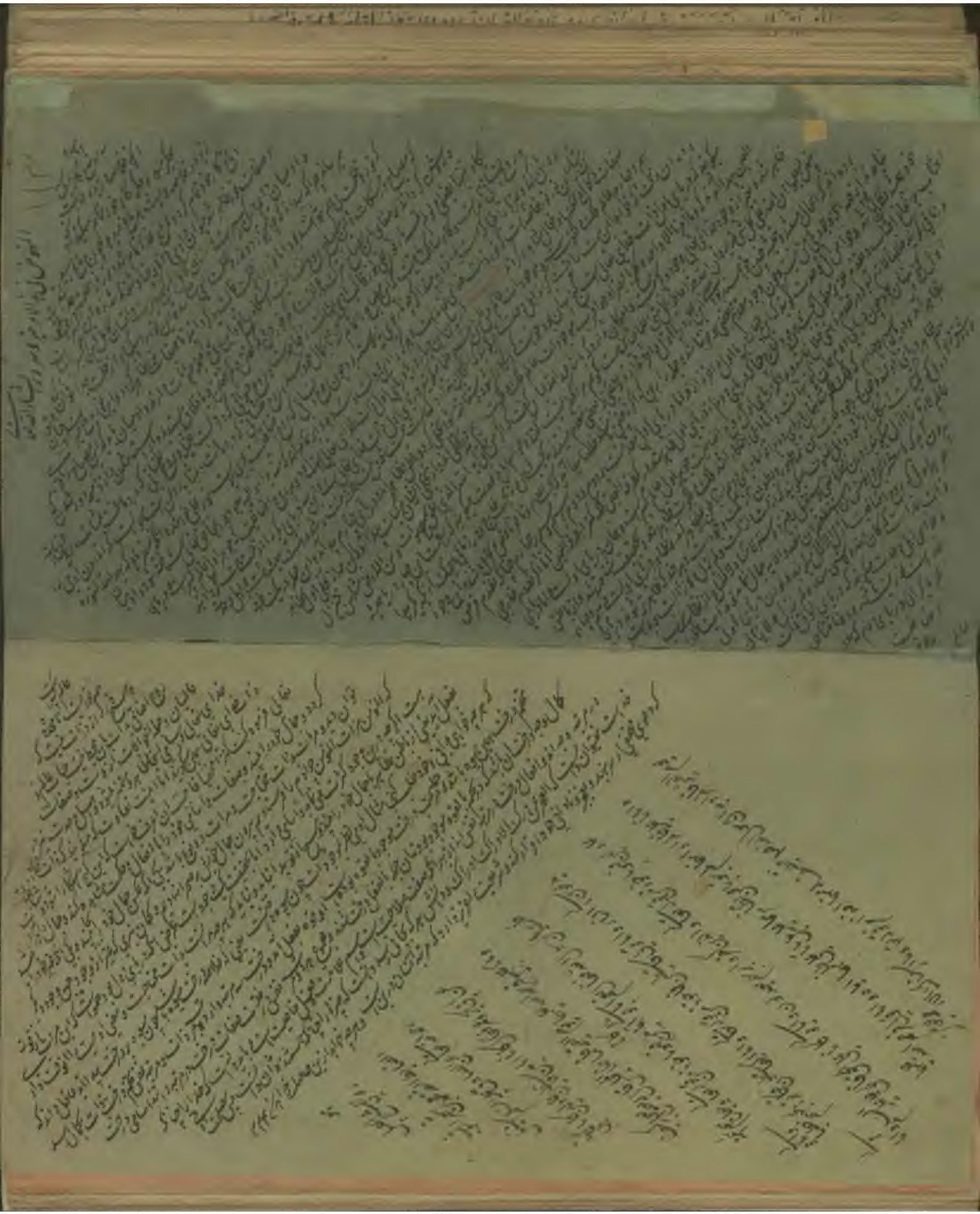

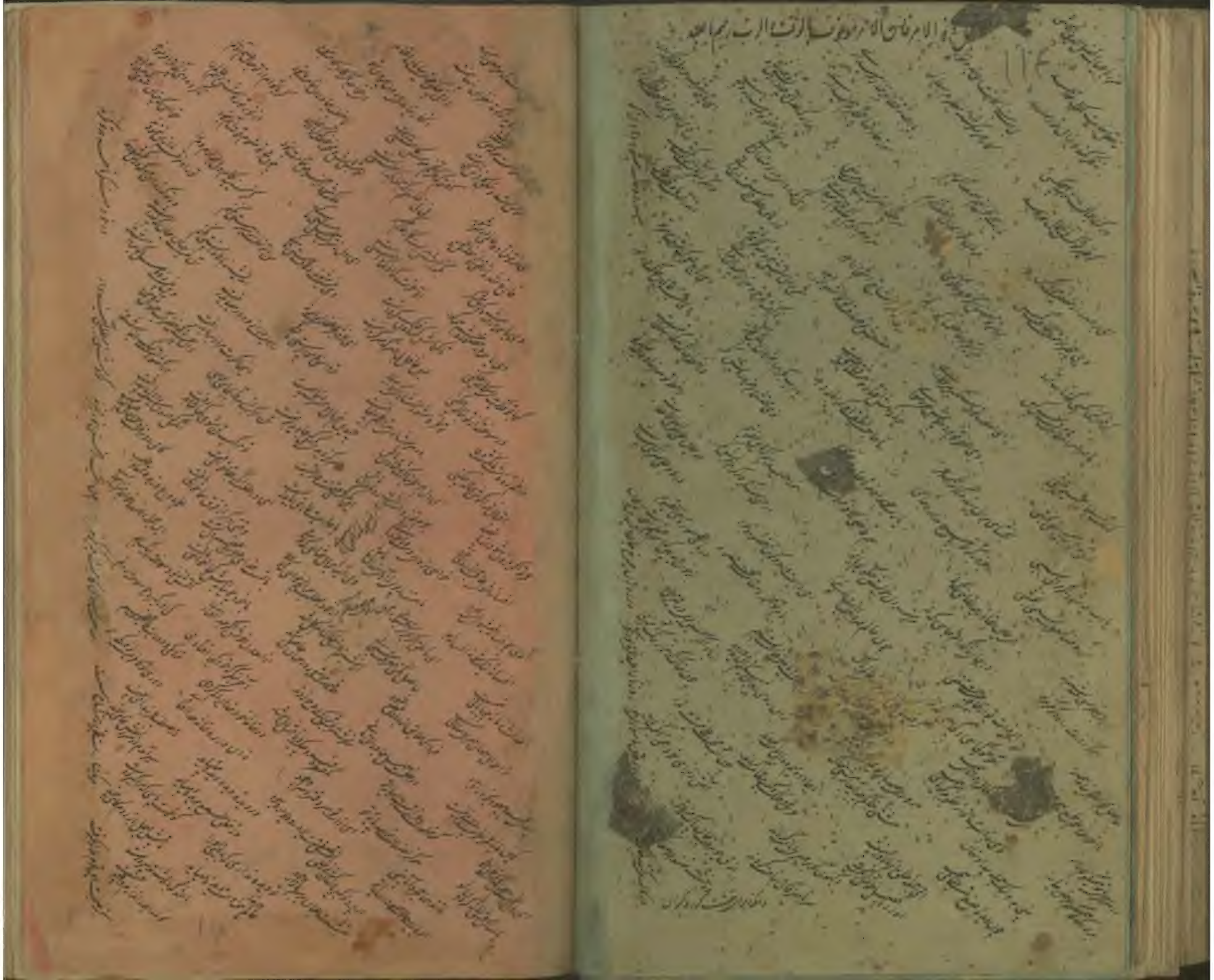

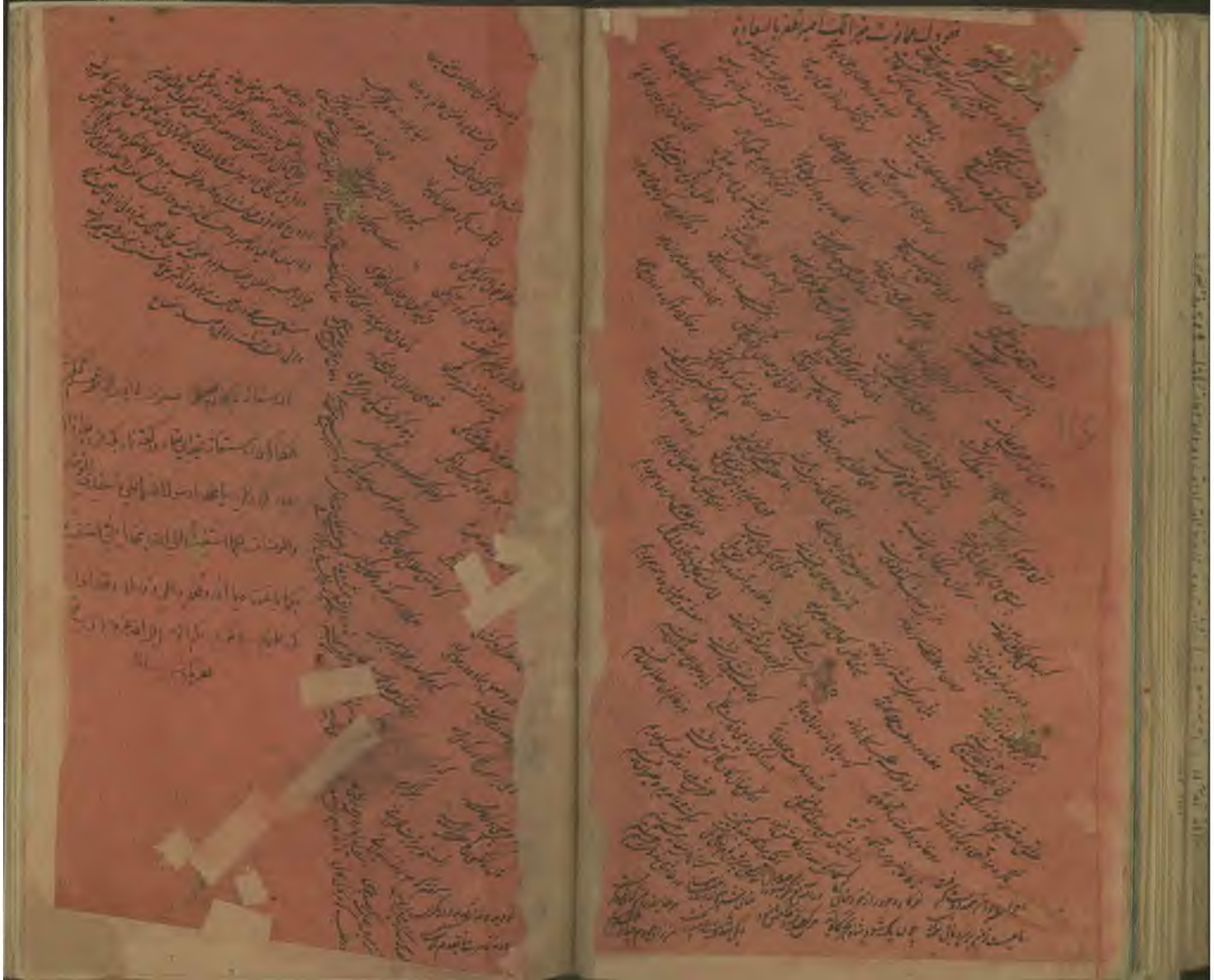

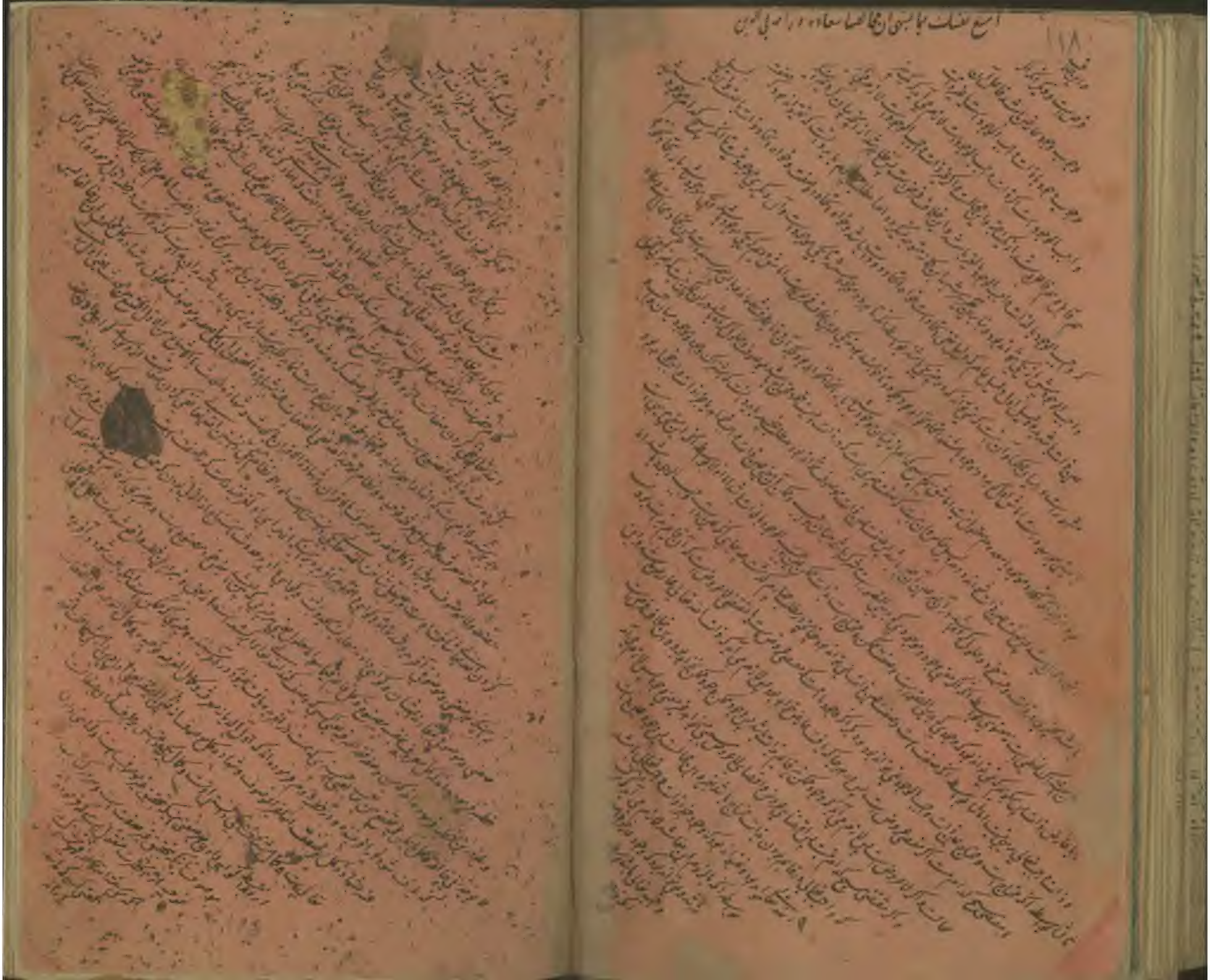

الامر بالسبع على الصلاة اذا اشارت فاضل جابرت

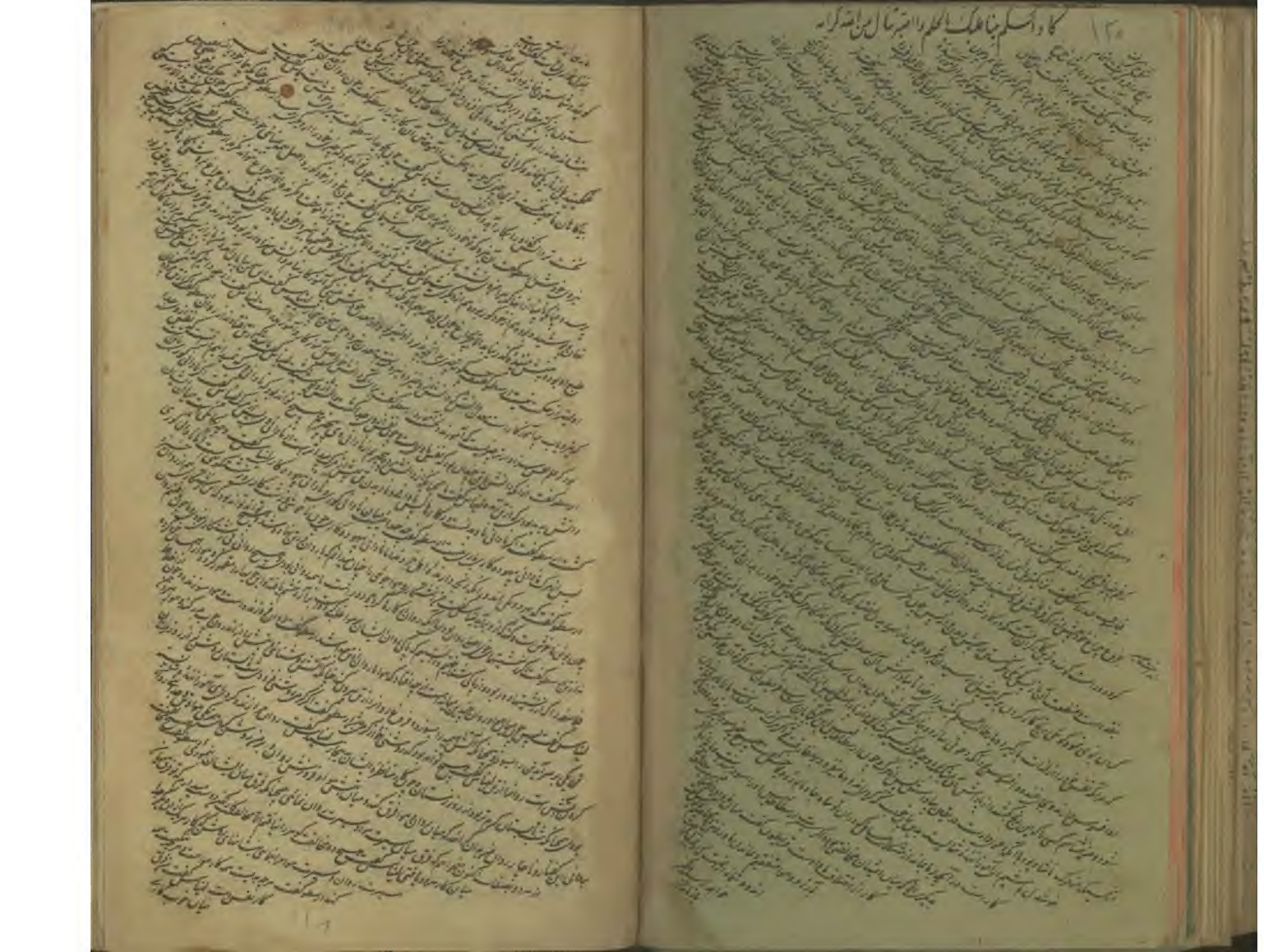

فصل سبعه و فی الارض فالبرفی بدء الامر سبعه و ان انزفها

اصبر یا صبرک الله الصبر الحسن واسترجع الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم

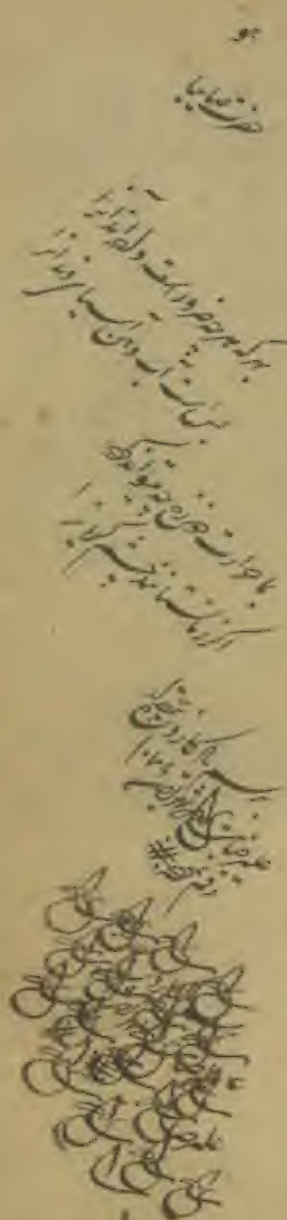

نصيحة

ان لم يكن لك اول العلوم ترتيب تأمن المطالعة فلا تضع يدك في الامور المذكورة
سابقا فقد توقف على معرفة الاصطلاحات الفنون ويسر الموفق والمعين والحمد لله رب العالمين
والصلوة على محمد واله الطاهرين

۱۴۰

کتابخانه مجلس سنا
۱۳۵۳